

جنبش‌های اجتماعی زنان در ایران

(از دهه ۱۲۸۰ تا دهه ۱۳۵۰)

اوایل دهه ۱۲۸۰، سرآغاز طرح عقاید و نظرات پرشور در مورد حقوق زنان بود. آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن جدید غرب و مشاهده پیشرفت‌های شایانی که در زمینه‌های مختلف از حکمرانی گرفته تا توسعه زیرساخت‌های فرهنگی اقتصادی و اجتماعی زندگی شهروندان کشورهای پیشرفته در اروپا، آمریکا و حتی بخش‌هایی از آسیا (مانند ژاپن) را دگرگون ساخته و چشم انداز رفاه و آسایش را برای آنان فراهم ساخته موج انتقاد به وضعیت آن زمان ایران و ایرانی را در میان نخبگان و روشنفکران جامعه پدید آورد. ادبیات گسترده مکتوبی که در قالب روزنامه‌ها و شبنامه‌ها و نیز بطور شفاهی در منابر و معابر رایج شد به خیزش عمومی منجر گشت که تحت لوای برپایی عدالتخانه، مطالبات اساسی مردم را برای دستیابی به عدالت، آزادی، استقلال و پیشرفت مطرح کرد. جنبش مشروطه خواهی باعث گسترش سریع و وسیع آگاهی در میان اقشار مختلف از جمله زنان ایرانی شد. در پافشاری بر تحقق آن مطالبات بنیادین زنان نیز با مردان همراهی کردند و با تلاش گسترده‌ای که بر همت زنان استوار بود، زمینه برای ورود نیمی از جمعیت کشور که تا آن زمان به عنوان «نیمه پنهان» جامعه نادیده گرفته شده بودند، به عرصه‌های اجتماعی فراهم شد. روشنفکران مشروطه خواه ایرانی در کتاب‌ها و نشریه‌های فارسی زبانی که در ایران و خارج از کشور چاپ می‌شد بر ضرورت بسط آگاهی‌ها در میان زنان و دگرگونی در نقش و جایگاه آنان در جامعه تأکید کردند. زنان با تشکیل انجمن‌ها، انتشار روزنامه‌ها، و بعدها مدارس دخترانه، زمینه را برای این دگرگونی فراهم ساختند. آن‌ها به رغم مخالفت شدید اجتماعی، موقعیت فرودست زنان را فعالانه به چالش کشیدند و در این راه درد و رنج بسیاری به جان خریدند.

به منظور شناسایی ابتدایی‌ترین مرحله جنبش حقوق زنان در ایران، شش ویژگی در نظر گرفته شده است. این شش ویژگی که وجودشان ضروری در نظر گرفته شده بدین قرارند: (۱) گروهی ناراضی از نظم موجود اجتماعی (۲) قصد تغییر نظم اجتماعی (۳) فعالیت‌های مستمر برای دستیابی به این تغییرات (۴) وجود مخالفت علیه چنین فعالیت‌هایی (۵) وجود شبه ساختار - نه ضرورتاً ساختاری سازمان دهی شده - در فعالیت‌های این گروه و (۶) تعهد و درکی مشترک از اهداف اصلی چنین فعالیت‌هایی.

زنان ایرانی در ربع نخست قرن بیستم

تا سال ۱۳۰۴ تنها ۳ درصد کل زنان ایرانی باسواد بودند. در آن زمان در باور عمومی سوادآموزی زنان مخالف نص صریح اسلام و خطری برای جامعه قلمداد می‌شد که این باور از سوی برخی از روحانیون نیز همواره مورد تأکید قرار می‌گرفت. برخی نیز بر این باور بودند که زنان نمی‌توانند آموزش ببینند و یا باسواد شوند چراکه مغزشان ظرفیت و استعداد جذب دانش را ندارد. با سواد بودن زنان چنان ننگی محسوب می‌شد که بسیاری از زنان باسواد خود را پنهان می‌کردند. برای نمونه براساس یکی از گزارش‌های تاریخی، ناصرالدین شاه تعداد ۸۵ زن داشت که برخی از آنان توانایی خواندن و نوشتن داشتند اما هیچ کدامشان به صرافت نیافتاده بودند که سواد و دانش خود را در برابر شاه اظهار کنند.

ازدواج کودکان و ازدواج‌های اجباری بسیار رایج بود. شوهر می‌توانست هر موقع بخواهد همسرش را طلاق دهد و طبق شریعت می‌توانست بیش از یک همسر اختیار کند. مخالفت با هر کدام از این قوانین، الحاد و مخالفت با اسلام تلقی می‌شد. زنان حق رأی نداشتند و نمی‌توانستند هیچ منصب سیاسی اختیار کنند. شرایطی چنین نابرابر، همراه با نوعی پذیرش درونی شده در زنان هرچه بیشتر تقویت می‌شد و آنان را به گردن نهادن و عدم اعتراض به وضعیت خود تشویق می‌کرد.

زنان و انقلاب مشروطه

انقلاب مشروطه‌ی ۱۲۸۵ فرصت ایده‌آلی برای زنان فراهم کرد تا محیط تنگ خانگی‌شان را ترک کنند و به خیابان‌ها بیایند.

در مراحل اولیه انقلاب مشروطه در اواخر دهه ۱۲۷۰ و اوایل دهه ۱۲۸۰ زنان فعال غالباً متأثر از رهبران مذهبی بودند. «شورش نان» نمونه‌ای از آن بود. تعداد زیادی از زنان به واسطه حمایت روحانیت برای شرکت در تظاهرات یا سردادن شعارهای ملی -یا هر رفتار دیگری که غیر «زنانه» تلقی می‌شد- احساس آزادی می‌کردند. بعدها به ویژه پس از سال ۱۲۸۵ حرکت زنان محسوس‌تر و مستقل‌تر شد. زنان انجمن‌ها و دوره‌های خاص خود را برپا کردند. بهترین تعریف از این دوره‌ها چنین است: «جمعیت‌هایی بر مبنای روابط شخصی؛ در واقع روابط شخصی که بین اعضای یک دوره وجود داشت ساختار گروه را می‌ساخت و در عین حال، گروه را به صورت غیررسمی نگه می‌داشت». این نوع روابط و دور هم جمع شدن‌های رسمی و غیررسمی، زنان را به تدریج نسبت به مسئولیت‌های غیرخانگی و اجتماعی‌شان آگاه می‌کرد.

زنان از طریق انجمن‌ها و سازمان‌های مخفی، فعالیت‌های قهرآمیز و غیر قهرآمیزی را علیه قدرت‌های خارجی و در حمایت از انقلاب مشروطه سازمان دادند. برخی از این فعالیت‌ها ثبت شده‌اند. از استان آذربایجان گزارش شده است که پس از نبردی شدید بین طرفداران و مخالفان مشروطه، جسد بیش از ۲۰ زن ملبس به لباس مردانه پیدا شده است.

شورش نان (بلوای نان)

بلوای نان در دوره قاجار چند بار شکل گرفت، در این بلواها زنان دارای نقشی برجسته بوده‌اند. همه چیز از روز اول ماه مارس سال ۱۸۶۱ (۱۲۷۵ قمری) شروع شد، وقتی که ناصرالدین شاه پس از چند روزی که به قصد شکار به جاجرود رفته بود، به قصر باز می‌گشت. حدود شش هزار زن چادری در حالی که مانند مراسم عزا به روبندهای خود گل زده بودند، جلوی محافظان و فراشان ناصری را گرفتند. شاه دستور حرکت به کاخ را داد و از این رو فراش‌ها مجبور شدند که با خشونت زنان را کنار زنند. اما زنان با سنگ و چوب بر قدرت شلاق فراشان فائق آمدند و کالسکه ناصرالدین شاه در انبوه زنان معترض گیر کرد. زنان به کالسکه نزدیک شدند و اعتراض خود را بیان کردند. ناصرالدین شاه قاجار که سخت نگران شده بود، تنها توانست با وعده رسیدگی فوری به شکایت زنان، راه را برای خود باز کند تا کالسکه به سرعت به درون قصر وارد شود، اما همراهان شاه که به دنبال کالسکه سلطنتی در حرکت بودند این شانس را نداشتند که از دست زنان به سلامت بگذرند. معروف بود که کامران میرزا وزیر جنگ و فرزند شاه، انبارهای بزرگی مملو از گندم دارد و در این انبارها را بسته است که قحطی شود و گندم خود را گران تر بفروشد. زنان وزیر جنگ دربار را از اسبش به زمین انداختند و او را مفصل کتک زدند.

روز بعد آتشی که زنان قاجاری تهران در انداخته بودند، شعله‌ی بیشتری گرفت. جمع بسیاری از مردان و زنان روحانیون و لوطیان تا ظهر به سوی ارک سلطنتی راه افتادند. فراشان نتوانستند مانع از ورودشان به کاخ شوند. در این روز نیز زنان مثل دیروز در صف نخست اعتراض بودند. مردم حالا در میدان بزرگ وسط ارک بودند و اعتراض خود را فریاد می‌زدند تا مگر به گوش ناصرالدین شاه برسد. نتیجه‌ی اعتراض اعدام محمد خان، کلانتر تهران و دستوراتی برای پایین آوردن قیمت نان بود.

مورگان شوستر مدیر کل خزانه داری ایران در سال ۱۲۹۰ نوشت وقتی که شایعه شد تعدادی از نمایندگان مجلس تسلیم خواسته‌های روس‌ها شدند، گروه‌های زنان واکنش نشان دادند. اظهارات خود شوستر بهتر می‌تواند تبیین‌کننده شرایط آن زمان باشد:

«حدود ۳۰۰ تن از ضعیفه‌ها، بیرون از خانه‌های محصور به دیوار و خارج از حرم‌های خود، در حال حرکت بودند... آنان ملبس به همان ردای ساده و سیاه‌رنگ و روبنده‌های توری سفیدرنگی بودند که صورت‌شان را پوشانده بود. بسیاری از آنان مسلح به تپانچه بودند که در زیر دامن یا آستینشان پنهان شده بود. آنان مستقیماً به طرف مجلس رفتند و در آنجا تجمع کردند و خواهان دیدار با رئیس مجلس شدند که او به همه آنان اجازه دخول داد... [اما] از زنان خواست تا از میان خود هیئتی را برای مذاکره معرفی کنند. اعضای این هیئت در

سرسرای مجلس با رئیس مجلس روبه رو شدند. این مادران، همسران و دختران ایرانی عزلت نشین، برای آنکه رئیس مجلس و همکارانش به منظور واقعی آنان پی ببرند، هفت تیرهای شان را به شکلی تهدیدآمیز بیرون آوردند، روبنده‌های شان را با خشم پاره کردند و کنار زدند و شجاعانه تصمیم خود را مبنی بر کشتن شوهران و پسرانشان در صورت تزلزل و تردید نمایندگان مجلس در انجام وظایفشان در حراست از آزادی و تمامیت ارضی کشور، اعلام کردند. «

هم چنین زمانی که مجلس تلاش کرد تا بانک ملی تأسیس کند گروه‌های مختلف زنان جواهرات و زینت آلات خود را فروختند و از دولت سهام خریدند. زنان مبتکر تحریم کالاهاى خارجی بودند. آنان در پی آن بودند تا قهوه خانه‌ها را متقاعد کنند برای کاهش مصرف شکر وارداتی، قهوه خانه‌های خود را تعطیل کنند. انجمن‌ها و سازمان‌های زنان همچنین در پی آن برآمده بودند که روسیه و انگلیس را وادار به ترک ایران کنند. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد زنان میتینگ‌های بزرگی برگزار می‌کردند که در آن به بحث درباره نقش زنان در جنبش ملی ۱۲۹۰ و پس از آن می‌پرداختند. منابع در دسترس حاکی از آن است که بین گروه‌های زنان و هیئت روسی مراوداتی صورت گرفته است. در یکی از این موارد روسیه تلاش می‌کرد تا زنان را متقاعد کند که چون در قانون اساسی ایران به آنان هیچ حق و حقوقی داده نشده است، نباید در حراست و پاسداری از آن پافشاری کنند. گروه‌های زنان پاسخ دادند که آنان نیز نسبت به شرایط خودشان و وضعیت داخلی احساس نارضایتی می‌کنند اما تقصیر را متوجه پیچیدگی‌های سیاسی ناشی از حضور قدرت‌های امپریالیستی می‌دانند. هم چنین شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد گروه‌های زنان در ایران در سال ۱۲۹۰ با مبارزان مدافع حق رأی زنان در انگلیس تماس گرفته و خواهان اعمال نفوذ سیاسی دولت آن‌ها شده بودند. اما آن‌ها پاسخ داده بودند که از هیچ امتیاز سیاسی در کشورشان برخوردار نیستند و قدرت لازم را برای حمایت از حرکت مردم ایران ندارند. زنان اعتصاب‌ها را امکان‌پذیر ساخته و از لحاظ مالی و اخلاقی به مشروطه‌خواهان امداد می‌رساندند و از ایشان در برابر نیروهای شاه دفاع می‌کردند. در سال ۱۹۰۵ که علمای دینی در حضرت عبدالعظیم متحصن شدند، زنان برای مصون نگه داشتن ایشان از شر نیروهای مسلح دولتی، موانع انسانی ایجاد کردند. همچنین در تابستان ۱۹۰۶ که ایرانیان ملی‌گرا در باغ سفارت انگلیس به بست نشستند، چندین هزار زن کوشیدند که به اعتصاب‌کنندگان بپیوندند، اما مقامات انگلیسی مداخله کردند و مانع مشارکت ایشان شدند.

بنابراین، شواهد روشن است که زنان در انقلاب مشروطیت فعالانه شرکت داشتند و با تشویق روحانیت علیه قدرت‌های خارجی به مبارزه برخاستند. بعدها به ویژه پس از سال ۱۲۸۵ آنان توانستند سازمان‌های خاص خود را شکل دهند و مستقل‌تر عمل کنند، اما آنان بخشی از یک جنبش بزرگ ملی بودند که در سطح کشور فعالیت می‌کرد. در حقیقت،

جنبش ملی زنان یک خرده جنبش بود که با جنبش عمومی همکاری می‌کرد و هدف‌اش استقلال ایران و اجرای قانون اساسی بود.

تنها عده معدودی از زنان مشروطه خواه، طرفدار حقوق زنان بودند و نه همه کسانی که از مشروطه و استقلال ملی حمایت می‌کردند. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد زنان ایرانی شرکت‌کننده در مراحل نخست جنبش زنان یا از فعالان مشروطه خواه و جنبش ملی دهه ۱۲۸۰ بودند یا از کسانی بودند که خانواده‌هایشان (غالباً پدرانشان) از زمره روشنفکران ملی‌گرا محسوب می‌شدند.

حمایت مردان از جنبش حقوق زنان

یکی از زوایای جنبش حقوق زنان حمایتی است که این جنبش از سوی روشنفکران و مشروطه خواهان مرد کسب کرده بود. برخی از این مردان بر این باور بودند که جامعه نیازمند تغییرات اجتماعی بنیادین است و این تغییرات جز با بهبود وضعیت زنان حاصل نمی‌شود. روشنفکرانی چون میرزاده عشقی، بهار و ایرج میرزا از حامیان ثابت قدم حقوق زنان به ویژه در عرصه آموزش بودند. در ۱۲ مرداد ۱۲۹۰ یکی از این مردان به نام حاج محمد تقی وکیل‌الرعا یا نماینده همدان نخستین کسی در تاریخ ایران بود که مسئله برابری زن و مرد را در مجلس شورا مطرح کرد. او سخنرانی‌های فراوانی در حمایت از حق رأی زنان ایراد کرد و از روحانیون خواست که موافقت شان را با حق رأی به زنان و مشارکت سیاسی آنان اعلام کنند. مجلس از این پیشنهاد بسیار جسورانه شوکه شد.

قسمتی از گزارش مجلس ۱۲ مرداد ۱۲۹۰

وکیل‌الرعا: من اجازه می‌خواهم که بپرسم به چه دلیل زنان باید از حق رأی محروم باشند، آیا آن‌ها آدم نیستند و آیا مستحق حقوقی مانند حقوقی که ما مردان داریم نیستند؟ من از علما، اعضای روحانی و فرهیخته‌ی مجلس خواهش می‌کنم که پاسخی به این سؤال بدهند.

شیخ‌اسدالله: ما نباید این مسأله را مورد بحث قرار دهیم چرا که چنین امری دور از شأن یک مجلس اسلامی است. اما دلیل محروم شدن زنان آن است که خدای متعال به آنان توانایی و استعداد شرکت در امور سیاسی و پذیرش نمایندگی یک ملت را نداده است. آنان جنس ضعیف‌اند و همانند مردان از توانایی قضاوت برخوردار نیستند. با این حال حقوق زنان نباید پامال شود بلکه باید همان گونه که خدای متعال در قرآن می‌فرماید مردان از حق زنان پاسداری کنند.

در سایه تضعیف چنین چهارچوب ذهنی و نیز اشغال ایران توسط بیگانگان بود که تجربیات و ایده‌آل‌های روشنفکری انقلاب مشروطه، به ظهور جنبشی محدود از زنان روشنفکر در ایران منجر شد.

شعر «جمال زن» از فخرعظمی ارغون

جمال زن نه همین زلف پرشکن باشد
نه عارض چو گل و غنچه‌ی دهن باشد
نه ژوپ اطلس و نه جامه‌ی کرپ ژرژت
نه کفش برقی و نه چین پیرهن باشد
جمال زن به حقیقت کمال و عفت اوست
چنین زنی همه جا شمع انجمن باشد
صبا ز قول من این نکته را بپرس از مرد
چرا ضعیفه در این مملکت نام من باشد
اگر ضعیفه منم از چه رو به عهده‌ی من
وظیفه‌ی پرورش مرد پیلتن باشد
بکوش ای زن و بر تن ز علم جامه بپوش
خوش آن زمان که چنین جامهات به تن باشد
به چشم «فخری» دانش ز بسکه شیرین است
همیشه در طلبش همچو کوهکن باشد.

شماری از مردان و زنان در نقاط مختلف کشور، نارضایتی عمومی‌شان را نسبت به شرایط نابسامان زنان ابراز می‌کردند. نثرها، اشعار و مکتوبات شماری از فعالان زن آن دوره به روشنی بیانگر عدم رضایت‌شان نسبت به تصویر زن در جامعه است.

یکی از زنان فعال در مقاله‌ای به سال ۱۳۰۲ می‌نویسد: «اگر ما بدون اتکا به مردان، اتکا به نفس نموده به تحصیل فضایل و کمالات پردازیم، هیچ وقت به مصائب و متاعب امروزی گرفتار نخواهیم شد... [زنان باید] با دیسیپلین محکم و حربه‌ی تیز اخلاق بر غاصبین حقوقشان حمله دیوانه‌وار [=بی‌باکانه] نموده، در صدد استردادِ مقام خداداد برآیند».

زنجیره‌ی به هم پیوسته‌ای از فعالیت‌های مربوط به حقوق زنان در آن دوره به سه شکل در مراکز شهری دنبال شده است: (۱) انتشار نشریات زنانه (۲) شکل دهی سازمان‌های زنانه و (۳) گشایش مدارس دخترانه.

نشریات

اولین نشریه زنان که در سال ۱۲۸۹ به طور مرتب به چاپ می‌رسید *دانش* نام داشت. این نشریه توسط انجمنی از زنان منتشر می‌شد و سردبیر آن عفت سیاح سپانلو مشهور به دکتر کحال بود. این مجله، هفته‌ای یک نوبت در هشت صفحه با قطع رحلی و چاپ سربی منتشر می‌شد. دانش جز در تهران و دیگر شهرهای ایران، در ممالک خارجه نیز منتشر می‌شد و مضمون آن اجتماعی، اخلاقی بود. دکتر کحال در پیشگفتار اولین شماره، منظور از چاپ و انتشار مجله را «تحصیل اخلاق حسنه خانم‌های محترمه» بیان می‌کند. البته دانش، خود را «مفید به حال دختران و نسوان» می‌دانست

مریم عمید

مریم عمید تنها دختر میرسید رضی سمنانی ملقب به «رئیس‌الاطباء»، پزشک قشون ناصرالدین شاه بود. او در سمنان زاده شد و تحصیلات اولیه را نزد پدرش فرا گرفت. پس از آن ضمن ادامه تحصیل، زبان فرانسه و عکاسی را نیز آموخت.



در ۱۶ سالگی به ازدواجی ناخواسته با یکی از شاهزادگان قاجار تن داد، که پس از آن با یکی از روشنفکران آن زمان به نام قوام‌الحکماء ازدواج کرد. پس از چند سال قوام‌الحکماء از دنیا رفت و مزین السلطنه به تنهایی سرپرستی دو فرزندش را که از دو ازدواج خود داشت به عهده گرفت.

وی یکی از اعضای اصلی «انجمن همت خواتین» متشکل از فعالان حقوق زنان بود. یکی از اهداف مهم این انجمن تحریم اجناس خارجی و منع واردات این نوع محصولات بود. به عنوان مثال، همان زمان تحریم منسوجات خارجی در دستور کار این انجمن قرار گرفت و قرار شد تمامی مدارس دخترانه (اعم از دانش‌آموزان و معلمان) از پارچه‌های ایرانی استفاده کنند و در صورت مشاهده تخلف و خرید منسوجات خارجی، فرد خاطی اخراج شود. به این ترتیب ظرف یک ماه نزدیک به پنج هزار نفر به این تحریم پیوستند. انجمن تشویق فراگیری هنرهای دستی توسط زنان را نیز در برنامه خود داشت.

عمید همچنین از نخستین زنانی بود که دو شعبه مدرسه نوین «دخترانه دارالعلم و صنایع مزینیه» را بنیان نهاد. وی چند کتاب از زبان فرانسه را نیز به فارسی ترجمه کرد.

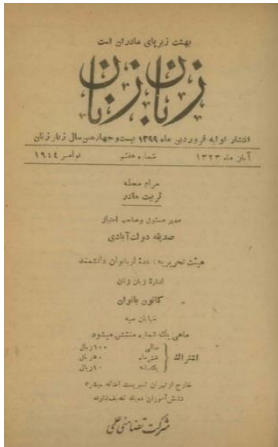
به علت شرایط مردسالار و عدم رغبت خانواده‌ها به آموزش دختران، او برای تشویق تحصیل دختران، در مقابل ثبت نام دو دانش‌آموز که شهریه پرداخت می‌کردند، یک دانش‌آموز را مجانی ثبت نام می‌کرد و با والدین و خانواده‌ها هم توافق می‌کرد که تا پایان دوره تحصیل نباید دانش‌آموزشان را از مدرسه بیرون بیاورند. در شعبه دارالعلم علوم مختلف (از خواندن و نوشتن تا ریاضیات و جغرافیا و آموزش زبان‌های خارجی) تدریس می‌شد و شعبه دارالصنایع به آموزش کارهای هنری و صنایع دستی (قالی‌بافی، جوراب بافی، زردوزی...) اختصاص می‌یافت.

از مهمترین اقدامات مزین السلطنه به عنوان مدیر مسئول نشریه شکوفه، معرفی کاندیداهای مورد قبول زنان در انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی بود که عواقبی را در پی داشت.

زبان زنان که از ۱۲۹۸ در اصفهان منتشر می‌شد، نشریه پرنفوذتری بود که وضعیت زنان را در ایران به صراحت مورد انتقاد قرار می‌داد و اولین نشریه‌ی زنانه بود که به نام منتشر کننده آن یعنی «صدیقه دولت‌آبادی» مجوز انتشار گرفت. تا آن زمان به نام زنان مجوز نشریه صادر نشده بود. انتشار این نشریه آغاز مبارزه‌ای دراز مدت برای حقوق زنان بود. در جایی دولت‌آبادی اظهار داشته که مشاهده ازدواج‌های اجباری دختران ۸ یا ۹ ساله در اصفهان انگیزه مهمی برای فعالیت‌های او بوده است.

دولت‌آبادی زنان را در محلات سازمان دهی کرد و تلاش کرد تا از طریق نشریه‌اش فعالیت‌های آنان را هماهنگ سازد. زبان زنان از آموزش و استقلال اقتصادی زنان حمایت می‌کرد. یکی از اقدامات او متقاعد ساختن ۴۰ زن به منظور

استفاده از سرمایه‌هایشان برای ایجاد کارگاه کوچک بافندگی در یزد، کرمان و اصفهان و استخدام زنان در آن بود؛ تا ۱۳۰۵ تعداد زنان در این گروه به هفتاد نفر رسید.



صفحه نخست مجله زبان زنان

در این میان او از طریق زبان زنان به صراحت حجاب را نیز مورد نقد قرار می‌داد؛ از این رو جانش تهدید شد و از همان ابتدای انتشار، واکنش برخی متعصبان را برانگیخت. این افراد در قالب شب‌نامه‌های زیرزمینی و بدون نام به نشریه و پایه‌گذار آن حمله می‌کردند، شایعه می‌پراکندند و در روزنامه‌های دیگر علیه نشریه مقاله می‌نوشتند. هم‌خانه صدیقه دولت‌آبادی و هم‌دفتر نشریه بارها مورد حمله متعصبان قرار گرفت حتی در برخی موارد سلاح گرم به همراه داشتند. صدیقه دولت‌آبادی برای حفظ جان خود به خانه جدیدی نقل مکان کرد و موفق شد انتشار نشریه را تحت حفاظت پلیس ادامه بدهد.

پس از ۲ سال از انتشار این نشریه، سرمقاله‌های بی‌پرده و صریح او علیه انگلیس در ایران باعث محرومیت او از ادامه انتشار زبان زنان شد. ذکر شده است که هر شنبه ۲۵۰۰ نسخه از زبان زنان فروخته می‌شد و به دانش‌آموزان دختر تخفیف تعلق می‌گرفت. البته مردها بیش از زنان خواننده‌های ثابت آن بودند.

بیست و شش ماه پس از ممنوعیت چاپ نشریه، صدیقه دولت‌آبادی شروع به انتشار مجله‌ای ماهانه به همان نام در تهران کرد. این مجله از فروردین تا آذر ۱۳۰۱ در شش شماره منتشر شد.

صدیقه دولت‌آبادی

صدیقه دولت‌آبادی از فعالان انقلاب مشروطه و جنبش زنان در ایران بود. پدر صدیقه دولت‌آبادی و برادرانش، ملبس به لباس روحانیت بودند. وی خواهر یحیی دولت‌آبادی می‌باشد.



صدیقه دولت‌آبادی تحصیلات خود را در فارسی و عربی در تهران آغاز نمود، در زمانی که دختر کوچکی بود، لباس پسرانه به او می‌پوشاندند تا او را همراه برادرش به مدرسه بفرستند. سپس تحصیلات متوسطه را در دارالفنون ادامه داد. پانزده ساله بود که با اعتضاد الحکما،

که مردی مسن بود ازدواج کرد، ولی ازدواجشان با شکست مواجه شد. شکست در ازدواج، بعدها در نگرش او نسبت به جنس مرد و سفارش به تأخیر در ازدواج دختران بی‌تأثیر نبود.

او فعالیت‌های خود را با ایجاد یک مدرسه دخترانه در ۱۴ سالگی آغاز کرد. اما به واسطه فشارهای خانواده قادر نبود تا مدیر این مدرسه شود و در نتیجه مدیریت مدرسه را به دوست خود واگذار کرد. پس از ۳ ماه، مخالفان از وجود این مدرسه خبردار شدند و او را به زندان انداختند و مدرسه را نیز بستند.

در سال ۱۲۹۶ شمسی به همت او یکی از اولین دبستان‌های دخترانه، به نام «مکتب شرعیات» تأسیس شد.

دولت آبادی به واسطه فشارهای خانواده به خاطر فعالیت‌های مستقل‌اش ناچار شد رابطه خود را با برادر روحانی خود که در اصفهان زندگی می‌کرد، قطع کند.

او از بنیان‌گذاران انجمن مشروطه‌خواهانه انجمن مخدرات وطن نیز بود. هدف این انجمن سازمان‌دهی فعالیت‌های گوناگون برای استقلال ایران از تسلط کشورهای بیگانه و امپریالیستی بود.

یکی از دفاعاتی که صدیقه دولت‌آبادی برای فعالیت‌هایش دستگیر شده بود، رئیس‌نظمیه به وی گفت: «خانم شما صد سال زود به دنیا آمده‌اید.» صدیقه دولت‌آبادی پاسخ داد: «آقا من صد سال دیر متولد شده‌ام، اگر زودتر به دنیا آمده بودم نمی‌گذاشتم زنان چنین خوار و خفیف و در زنجیر شما اسیر باشند.»

دولت‌آبادی ۸۰ سال زندگی کرد. او وصیت کرده بود که هیچ زنی نباید باحجاب در مراسم دفن‌اش شرکت کند و بر سر مزارش بیاید. در مرداد ۱۳۵۹ سنگ قبر صدیقه دولت‌آبادی و سنگ قبر برادر و پدرش توسط گروهی متعصب و به رهبری یک روحانی تخریب شد.

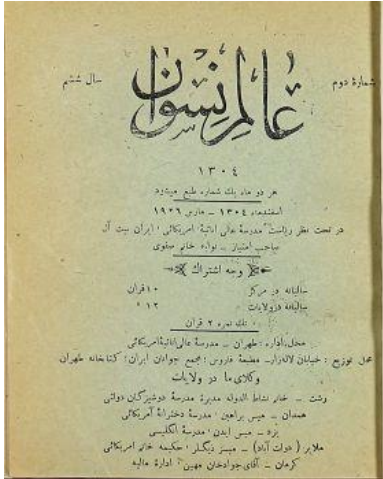
از دیگر نشریاتی که در طرح عقایدش صراحت داشت، **نامه بانوان** به سردبیری «شهناز آزاد» (دختر میرزا حسن رشديه، بنیانگذار آموزش مدرن در ایران) بود که در ۱۲۹۹ منتشر می‌شد. این نشریه ۳ روز پس از چاپ اولین شماره به دلیل اظهار نظری در مورد حجاب توقیف شد. نامه بانوان دوباره اجازه انتشار یافت اما به این شرط که موافقت کند تا در نشریه بنویسد منظور از حجاب، حجاب مورد استفاده زنان نیست بلکه منظور «حجاب خرافه و جهل» بوده‌است و نه چادر و روبنده. نامه بانوان فقط مقالاتی را که توسط زنان نوشته می‌شد چاپ می‌کرد و مقالات این نشریه عمدتاً بر نیاز به آموزش زنان و ارتقای حقوق آنها متمرکز داشت. اما مطالب حاوی اطلاعات آموزشی و فنی، اشعاری درباره وضع زنان، و بعضاً تکه‌هایی از اخبار داخلی و خارجی را نیز چاپ می‌کرد. نامه بانوان از بی‌حجابی زنان حمایت می‌کرد. هدف نامه بانوان در جمله‌ای که در زیر نام مجله می‌آمد بیان شده بود: «بیداری و رستگاری زنان بیچاره و ستمکش ایران». گرایش‌های آزادی‌خواهانه نامه بانوان موردپسند مقامات کشور نبود و این نشریه پس از حدود یک سال انتشار توقیف شد و شهناز آزاد و همسرش نیز از تهران تبعید شدند.



صفحه نخست از اولین شماره نشریه نامه بانوان

از دیگر نشریات زنان **عالم نسوان** نام داشت که در ۱۳۰۰ در تهران به چاپ می‌رسید. این نشریه ارگان فارغ‌التحصیلان عالی‌مدرسه دخترانه آمریکایی بود و زیر نظر یکی از زنان تحصیل کرده در این مدرسه منتشر می‌شد. این انجمن که در ۱۲۹۳ تأسیس شده بود، حول مسائل خدمات اجتماعی و سوادآموزی برای زنان تلاش می‌کرد. برای نمونه این انجمن

درمانگاه کوچکی را اداره می‌کرد که دو پزشک زن عضو انجمن به رایگان خدمات بهداشتی به زنان و کودکان ارائه می‌دادند. موضوعات مورد بحث در عالم نسوان اخبار بهداشتی و درمانی، روش‌های خانه‌داری، اطلاعات در مورد مدهای جدید لباس در کشورهای غربی، فعالیت‌های سوادآموزی و اخبار جنبش‌های فمینیستی در سطح بین‌المللی بود. همچنین در این نشریه مقالات و سرمقاله‌هایی در مورد محکومیت ازدواج‌های زود هنگام دختران، فقدان حقوق سیاسی برای زنان و حجاب به چاپ می‌رسید. مقالاتی که شرایط نابسامان زنان را مورد نقد قرار می‌دادند به طور چشمگیری در آخرین سال‌های انتشار این نشریه افزایش یافت و زبان آن منتقدانه‌تر و خشمگینانه‌تر شد.



صفحه نخست نشریه عالم نسوان

انتشار عالم نسوان در پی اعلام قانون کشف حجاب متوقف شد. چه بسا صراحت این نشریه طی دوره رضاشاه به تعطیلی آن منجر شد. شاید دلیل آن که عالم نسوان توانست طی دوره‌ای طولانی (حدود ۱۴ سال) دوام آورد به واسطه رابطه نزدیک آن با مدرسه عالی دخترانه آمریکایی در تهران باشد.

«فخر آفاق پارسا» در مشهد نشریه‌ای را به نام **جهان زنان** در سال ۱۳۰۰ به راه انداخت. جهان زنان مجله‌ای ویژه حقوق زنان و آموزش آنان بود. این نشریه به شکل هدفمند لحنی میانه‌رو و متعادل در مورد آموزش و تحصیل زنان اتخاذ کرد. به رغم این مسأله اما پس از انتشار سر مقاله‌ای درباره بی‌حجابی زنان و حقوق مساوی برای آنان، نشریه او محکوم به ضدیت با اسلام شد و مورد حملات شدیدی از سوی عوام و توده مردم قرار گرفت. اراذل و اوپاش خانه او را غارت کردند، اما خودش جان سالم به در برد و به خانه یکی از دوستانش پناهنده شد و آن جا ماند. کمی پس از آن که او به تهران تبعید شد، انتشار جهان زنان را ادامه داد. انتشار مقاله‌ای با عنوان **از حالا در شماره پنجم آن** (نخستین شماره منتشره در تهران)، که در آن زنان به همکاری با مردان دعوت شده بودند، غوغایی بر پا کرد و سبب اعتراض قشر مذهبی، از جمله سید حسن مدرس شد. فخرآفاق پارسای به اتهام مخالفت با دین، به اراک تبعید شدند. در اراک روحانیون آنجا اعلام کردند که پارسا دشمن اسلام است. فخر آفاق به محض شنیدن اعدام عده‌ای از افراد تحت عنوان پاک‌سازی مذهبی در اراک به همراه خانواده‌اش به قم گریخت.



صفحه نخست نشریه جهان زنان

سال‌ها بعد که او به تهران بازگشت به یکی از رادیکالترین سازمان‌های زنان در ایران به نام جمعیت نسوان وطنخواه پیوست.

نامه سیدحسن مدرس به وزیر معارف علیه نشریه جهان زنان

بسم الله الرحمن الرحيم - حضور مبارک حضرت مولائی آقای امیر اعلم وزیر معارف و اوقاف، زحمت می‌دهم شماره پنجم مجله جهان زنان را مطالعه کردم غیر از پنج الی شش ورق اول موضوع بحث امثال من نیست و الا عرض می‌کردم که آنها هم چندان مفید نیست. اما چند ورق اول مجملات و مبهماتی است که از روی جهل و بی‌اطلاعی از حقوق مشروع و غیرمشروع زن‌های ملل دنیا اظهار شده. البته تصدیق خواهید فرمود که ارشاد از روی جهل غیر از فساد و ضلالت نتیجه ندارد. اگر نویسنده انکار دارد بفرمایید حاضر شده، خود شما هم تشریف داشته باشید تا واضح شود که صاحب این کلمات ابداً واقف از حقوق زن‌ها به قانون اسلام نیست تا بفهمد که حقوق آنها و آسایش آنها در قانون اسلام زاید بر آنچه خیال می‌کنند مراعات شده.

بلی، عیش و عشرت و تمتع از او منحصر بیت شوهر است و بالجمله باید سعی کرد که حقوقی که در اسلام مقرر است مجری شود. هر عیب که هست از مسلمانی ماست. در خاتمه عرض می‌کنم جاهل است گوینده و نویسنده این اوراق و قابلیت نوشتن و انتشار دادن این گونه مطالب را ندارد. والله یهدی من یشاء.

و السلام علیکم - فی ۱۴ شهر صفر ۱۳۴۰ - سید حسن المدرس»

انجمن‌ها

فعالیت‌های انجمن‌ها و نشریات زنان در رابطه‌ای تنگاتنگ با یکدیگر قرار داشت به طوری که یکی از آن‌ها را بدون اشاره به دیگری نمی‌توان مورد بررسی قرار داد.

شکل‌گیری انجمن‌ها و تشکل‌های مختلف زنان در ایران به دوره تدارک انقلاب مشروطه و پس از آن باز می‌گردد. نمونه مناسبی از چنین انجمن‌هایی **انجمن حریت زنان** است. این انجمن در نتیجه بحث‌ها و برنامه‌ریزی عده‌ای روشنفکر زن و مرد در سال ۱۲۸۶ ایجاد شد. هر چند در این انجمن هم زنان و هم مردان عضویت داشتند، اما هیچ مردی به تنهایی اجازه شرکت در جلسات این انجمن را نداشت و باید همراه با یکی از زنان خویشاوند یا آشنای خود در این جلسات شرکت می‌کرد. تمرکز بحث‌ها در این جلسات بر شرایط فرودست زنان قرار داشت و به منظور ایجاد اعتماد به نفس در میان زنان فقط اعضای زن اجازه سخنرانی در این جلسات را داشتند. زنان سخنران دربارهی مسائل اجتماعی و سیاسی به بحث می‌پرداختند و ضمن صحبت خود، روش‌های حل مسائل مزبور را نیز مورد توجه و شور قرار می‌دادند. آنچه مدنظر گردانندگان این انجمن بود خو گرفتن زنان به آداب حضور در اجتماع‌های زن و مرد و بحث کردن پیرامون موضوع‌های جدی زندگی و حل مشکلات خانوادگی و ضمناً رفع کمرویی از زن‌ها برای اظهارنظر در جمع بود. جلسات

این انجمن در خفا و در خارج از تهران ترتیب داده می‌شد و اعضای آن انواع اقدامات امنیتی را رعایت می‌کردند تا وجود این جلسات مخفی بماند. با این حال، تمهیدات آنان اثر نکرد و یک روز مرد تهایی که از ورودش به جلسه جلوگیری شده بود، برخی روحانیون را از وجود این انجمن مطلع کرد. سپس آن‌ها جمعیت زیادی را گرد آوردند و به طرف محل جلسه به راه افتادند؛ اعضای حاضر متواری شدند و این انجمن به ناگزیر فروپاشید.

همه انجمن‌های زنان هدف اصلی‌شان تأکید بر حقوق زنان نبود. برخی از آن‌ها مانند *انجمن مخدرات وطن* هدف اصلی‌اش استقلال ایران از تسلط خارجیان بود. این انجمن در سال ۱۲۸۹ به منظور سازماندهی زنان حول فعالیت‌های مختلف علیه تسلط بیگانگان ایجاد شد. هر چند دل مشغولی اعضای زن این انجمن موقعیت زنان بود، اما آنان استثمار ایران توسط کشورهای خارجی را عامل وضعیت نابسامان زنان می‌دانستند. اعضای انجمن مخدرات وطن در تظاهرات و میتینگ‌های مختلف فعالانه شرکت می‌کردند و نامه‌هایی به دولت روسیه می‌نوشتند و به آن‌ها در مورد اعمال امپریالیستی آنان در ایران اعتراض می‌کردند. آنها در مخالفت با قرارداد ۱۹۰۷ میلادی که ایران را تحت نفوذ انگلستان و روسیه قرار داده بود، تحریم کالاهای وارداتی را ابداع نمودند و برای کاهش واردات قند و شکر، به قهوه‌خانه‌ها می‌رفتند و آنها را به عدم استفاده از قند خارجی یا حتی تعطیل کردن قهوه‌خانه (برای کاهش مصرف) تشویق می‌کردند. هیأت مدیره انجمن مخدرات وطن برای گسترش فعالیت‌ها و پیشبرد اهداف انجمن کارهای مختلفی انجام می‌دادند که از آن جمله می‌توان به برگزاری مجالس جشن، نمایشنامه یا برنامه‌های تفریحی و سرگرم کننده اشاره کرد. این برنامه‌ها با توجه به شرایط حاکم بر جامعه ایران انتخاب می‌شد و از آنجایی که زنان و دختران در محیط بسته خانواده محدود بودند، ارائه این برنامه‌ها برای آنها جذابیت‌های خاصی داشت و هم اینکه انجمن با این کار عضوگیری کرده و باعث می‌شد که زنان بیشتری به این انجمن بپیوندند.

این انجمن مدرسه‌ای برای دختران یتیم و کلاس‌های آموزش بزرگسالان و درمانگاه زنان نیز تأسیس کرد. هزینه آن با برگزاری نمایش تأمین شد. گفته می‌شود عده زیادی از بانوان و از جمله چند زن اروپایی برای دیدن این نمایش رفتند و مبلغ چهارصد تومان نیز جمع‌آوری شد. در اطلاعیه‌ای انجمن هدف از تأسیس مدرسه را چنین بیان کرد: «نسوان ایتم را مجاناً تربیت کرده، لوازم تحصیلی و لباس مجاناً به آنها داده می‌شود.» مدیریت مدرسه به زنی ارمنی واگذار شد و برای آنکه دختران مسلمان هم بتوانند به آنجا بروند، وی با چادر و نقاب در محل مدرسه حاضر می‌شد. از فعالیت‌های مهم این انجمن می‌توان به مقاومت و اعتراض در برابر اولتیماتوم روسیه در پاییز ۱۲۸۹ (۲۹ نوامبر سال ۱۹۱۱) به دولت ایران در مورد مشورت مجلس ایران با دو دولت روس و انگلیس پیش از اتخاذ هر تصمیمی، و تهدید به حمله نظامی به پایتخت در صورت انجام عملی خلاف اولتیماتوم بود، که منجر به تظاهرات هزاران زن کفن پوش و سخنرانی در مقابل مجلس شورای ملی شد. آنها خواستار استقلال کشور و عدالت اجتماعی بودند.

انجمن مخدرات وطن در این تظاهرات نقش فعالی به عهده داشت و طوماری بر علیه دخالت بیگانگان از جانب زنان ایران تهیه کرده به مجلس شورای ملی فرستاد، بدین گونه: «... از طرف انجمن مخدرات وطن به مقام منیع مجلس مقدس شورای ملی - وکیل وظیفه اش وضع قوانین مملکتی و نظارت و توجه در اعمال وزرا و افعال کارکنان دولت است.

قریب یک سال و نیم است که معلوم نیست اوقات گرانبهای ما صرف چه می‌شود؟ قشون روس در داخله ما رحل اقامت انداخته، انگلیس به غیر حق، یادداشت مخالف انسانیت می‌دهد و ما را تهدید می‌کند. عدلیه ما به طوری مغشوش است که قانونش را اگر نزد بودایی‌ها و بربرهای بی‌تمدن بگذاری از دیدنش وحشت می‌کند چه رسد به قبولش ... چرا در خصوص اخراج قشون روس اقدامات لازم نمی‌شود؟ چرا در صدد تأمین راه‌ها و شهرها بر نمی‌آیید که دست‌آویز به دست دشمن ندهید؟»

خواه این تشکل‌ها فمینیستی بودند یا دیدگاهی ملی‌گرا داشتند با این حال همه آن‌ها به موقعیت فرودست زنان معترض بودند. آن‌ها فقط روش‌شان برای تغییر وضعیت زنان متفاوت بود. در حالی که برخی از این گروه‌ها، مانند انجمن مخدرات وطن، سلطه خارجیان را در موقعیت فرودست زنان مؤثر می‌دانستند، دیگر گروه‌ها مانند انجمن حریت نسوان بر عوامل داخلی مانند نیروی بازدارنده روحانیت تأکید داشتند. اکثر این سازمان‌ها در خفا کار می‌کردند به همین دلیل اطلاعات کمی درباره آن‌ها وجود دارد.

جمعیت **پیک سعادت نسوان** توسط «روشنک نوع‌دوست» و شماری از زنان با اندیشه چپ در رشت به سال ۱۳۰۶ ایجاد شد و هدف آن گسترش سوادآموزی و آگاهی در میان زنان بود. این جمعیت نشریه‌ای نیز به همین نام منتشر می‌کرد. جمعیت پیک سعادت نسوان کتابخانه‌ای برای زنان تأسیس کرد و کلاس‌هایی برای زنان برپا داشت. همچنین تئاتر و سخنرانی برای زنان برپا کرد. این جمعیت نخستین گروه در ایران بود که هشت مارس را به عنوان روز

از زنان فعال این اعتراض که اشعاری پرسوز و گداز در دفاع از مشروطه در برابر مجلس خواند یکی از دانش آموزان به نام زینت امین بود:

ای پسران پدر ناخلف
مرگ به از زندگی بی شرف

زندگی آن است که باشد به نام
ورنه بود زندگی انسان حرام

آه که اندر تنتان درد نیست
غیرت مردانگی و مرد نیست

تن که در او رگ نبود خاک به
خاک از این هیکل ناپاک به

آنکه بترسد گه سختی و جنگ
نام وی البته بر آید به ننگ

جنگ چو شیران و دلیران کنیم
نام خود آرایش دوران کنیم

موقع کار است صحبت کنیم
می‌رود اسلام، معیت کنیم

روشنک نوع دوست

روشنک نوع دوست در ۱۲۷۷ در رشت متولد شد و پس از طی دوران تحصیلی خود به لحاظ علاقه‌ای که نسبت به سرنوشت زنان داشت، اولین مدرسه دخترانه در شهر رشت را تأسیس کرد. وی پس از جدایی از همسر، به تدریس خصوصی در خانه‌ها پرداخت. بعد از مدتی در خانه‌اش مدرسه‌ای سه کلاسه به راه انداخت. سپس امتیاز شش کلاس ابتدایی به نام مدرسه پیک سعادت نسوان را کسب کرد.



در ۱۳۱۶ با توجه به حمایت دولت وقت از مدارس ملی توانست امتیاز اولین دبیرستان دخترانه را نیز بگیرد از دیگر کارهای وی تشکیل کلاس‌های آموزش بزرگسالان بود. وی هم چنین جمعیت پیک سعادت نسوان را با کمک زنان روشنفکر و ترقی خواه رشت تأسیس کرد و مدرسه شش کلاسه دیگری هم به این نام تأسیس کرد. روشنک در ۱۳۰۶ امتیاز مجله پیک سعادت نسوان را کسب کرد تا به این وسیله در راه توسعه فرهنگ بیداری زنان کشور بکوشد. در ۱۳۰۹ قرائت خانه‌ای به نام پیک سعادت نسوان در رشت تأسیس نمود تا زنان برای مطالعه کتب مختلف به این قرائت خانه بیایند. او به شیرینی‌فروشی‌های رشت سفارش و توصیه می‌کرد که حروف الفبای فارسی را به صورت شیرینی درست کنند و به دانش‌آموزان بفروشند تا به این وسیله حروف الفبا را خوب یاد بگیرند. روشنک بیماری‌های گوناگونی داشت و در بهار ۱۳۳۸ برای معالجه به تهران رفت. بیماری درمان نشد و روشنک در ۱۳۳۶ در بیمارستان درگذشت.

زن پذیرفت و هر سال مراسم بزرگداشت آن را اجرا می‌کرد. مؤسسان آن را رضا شاه به زندان انداخت. در این منبع هیچ دلیلی برای دستگیری آن‌ها ذکر نشده اما چپ بودن مطمئناً عامل تعیین‌کننده‌ای در دستگیری آنان بوده است.

یکی از سازمان‌های رادیکال شناخته شده زنان در تهران **جمعیت نسوان وطنخواه ایران** بود این سازمان در ۱۳۰۱ توسط تعدادی از زنان روشنفکر تأسیس شد. چنین به نظر می‌رسد که تعداد قابل توجهی از اعضای این سازمان گرایش‌ها داشتند. آن‌ها نشریه‌ای با نام نسوان وطنخواه نیز چاپ می‌کرد. صدیقه دولت‌آبادی و فخرآفاق پارسا نیز پس از بسته شدن نشریه‌هایشان به همکاری این مجله پرداختند. یکی از بخش‌های نشریه به سیاست و بخش دیگری به مذهب اختصاص داشت. این نشریه بر حقوق زنان، خطرات ازدواج زودرس دختران، آموزش زنان، اصلاحات اجتماعی و نوشته‌های ادبی تأکید داشت. «محترم اسکندری» ناشر این نشریه، سازمان دهنده‌ی اصلی جمعیت نسوان وطنخواه نیز بود.

چهار ماده از ۱۱ ماده مرام‌نامه جمعیت نسوان بر لزوم آموزش زنان و افتتاح مدرسه دلالت می‌کرد. اولین اقدام عملی آن‌ها هم تأسیس مدرسه اکابر برای زنان بی‌سواد بود. فعالیت تمام زنان در این مدرسه، داوطلبانه بود و ۲۸ شاگرد به

صورت رایگان و چند نفر با شهریه تحصیل می‌کردند. اهداف این سازمان آموزش دختران، گسترش صنایع ملی، تحصیل زنان، حمایت از دختران بی سرپرست و ایجاد بیمارستان برای زنان فقیر بود.

اعضای جمعیت نسوان وطنخواه ایران به تأثیر سخنرانی در تحول افراد بسیار باور داشتند. در سال‌های ۱۳۰۲-۱۳۰۴ ش. هیئت مدیره جمعیت، هر هفته جلسه سخنرانی برگزار می‌کردند و با ارسال دویست، سیصد کارت، زنان و دختران را به این جلسه‌ها دعوت می‌کردند.



هیئت مدیره جمعیت نسوان وطنخواه

نشسته از چپ به راست: فخرآفاق پارسا، ملوک اسکندری، کبری چنانی، مستوره افشار، نصرت مشیری، صفیه اسکندری، عصمت‌الملوک شریفی ایستاده: مهرانگیز اسکندری، بانو چنانی، هانیده افشار، عباسه پایور، قدسیه مشیری.

گاهی هم با اعلام موضوع و محل سخنرانی در روزنامه‌ها از خانم‌های معظمه وطن‌دوست می‌خواستند در جلسه سخنرانی شرکت کنند. موضوع سخنرانی عمدتاً به ترویج و تشویق استفاده از منسوجات وطنی و ترک اشیای لوکس و تجملی و در مواردی به مباحث علمی و ادبی و تربیت و ترقی نسوان اختصاص داشت. یکی از شعارهای شاخص

این جمعیت «پوشیدن لباس وطنی» بود.

کارت عضویت جمعیت، دارای نشان بود. این نشان، حلقه‌ی بالدار بود که در درون حلقه‌ای، دست‌های زنان حلقه دیگری را گرفته یا می‌خواهند بگیرند.



کارت عضویت جمعیت نسوان وطنخواه

این تشکل، میزبان کنگره نهضت نسوان شرق در تهران شد. جلسه مقدماتی کنگره در مدرسه ناموس که مؤسس آن «طوبی آزموده» بود تشکیل شد. مقاصد آن کنگره بر طبق سخنان افتتاحیه که توسط خانم نور حماده دبیر کل آن ابراز شد، عبارت بود از «تبلیغ برای تساوی مرد و زن و کوشش برای افتتاح کودکانستان‌ها و توحید مدنیت در ممالک شرقی،

ضرورت شناسایی مرد و زن قبل از عقد ازدواج در مجلس و محفلی که محرم باشد و حصول یقین در صحت مزاج زوجین قبل از ازدواج و این قبیل مسائل عام المنفعه». در سخنرانی فاطمه انصاری (منشی جمعیت نسوان وطنخواه ایران) هدف ارتقای حقوق زنان به طور مشخص بیان شد. وی پس از صحبت درباره ضرورت ارتقای سطح تربیت

دختران و زنان گفت: «نقصی که زن در این مرحله دارد باید مرتفع شود و حقوق حقه طبیعی او به وی مسترد گردد. یعنی در هر یک از امور مدنی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زن به سهم خود حق شرکت داشته باشد و لااقل یک زن فهیمه و باسواد بتواند به اندازه یک مرد بی سواد و بی دانش از آزادی و حقوق خود کامیاب گردد». برای دستیابی به چنین هدفی پنج شرط مطرح شد که عبارت بود از:

۱. اصلاح برنامه درسی رایج

۲. برابری دختران و پسران در کلیه مدارس عالی

۳. تأسیس مدارس برای آموزش بزرگسالان

۴. تشکیل کودکستانها

۵. اعزام دانشجوی دختر به خارج

به تعبیر انصاری، «این پنج شرط مثل پنج انگشت برای دست اجتماع لازم و ضروری است و تا موقعی که این پنج شرط عملی نشده باشد، وضع اجتماع ما حکم همان دست بی انگشت را دارد و مثمر ثمری نیست.»

محترم اسکندری

محترم اسکندری شاعر و از پیشگامان جنبش زنان در ایران بود. پدرش محمدعلی میرزا اسکندری از مشروطه خواهان و از مؤسسان انجمن آدمیت بود و از حقوق زنان حمایت می کرد. او ابتدا در خانه نزد پدرش درس آموخت و سپس برای ادامه دروس زبان فرانسه و ادبیات به مکتب میرزا علی محمد خان محقق مدرس معروف رفت که این رابطه به ازدواج آن دو منجر شد. محترم اسکندری علی رغم آسیب دیدگی ستون فقرات در یازده سالگی و ناراحتی های ناشی از آن، در مدارس دخترانه تهران فعال بود و مدارس ابتدایی دولتی برای دختران تأسیس کرد. در سال ۱۳۰۱ محترم با دعوت از گروهی از زنان برای حضور و نظارت بر امتحان دختران دانش آموز، ضمن



سخنرانی پر شوری درباره ترقی زنان، حاضران را به ایجاد تشکلی برای دستیابی به حقوق اجتماعی زنان و مشارکت در حیات اجتماعی فراخواند که با استقبال حاضران مواجه شد و به تأسیس جمعین نسوان وطنخواه انجامید.

او اعضای جمعیت را برای راهپیمایی سازمان‌دهی می‌کرد. در یک مورد آن‌ها در میدان توپخانه، در برابر اداره نظمیه، جزوه «مکر زنان» را که توسط برخی روحانیون علیه حقوق زنان نوشته و توزیع شده بود، به آتش کشیدند. محترم اسکندری نیز در مقابل خرمن آتش نطقی ایراد نمود که موجب هیجان شنوندگان شد. در آنجا او از موقعیت استفاده کرده شروع به تبلیغ نمود و اظهار کرد: «این عمل‌ها برای دفاع از آبروی مادران و خواهران شما است. ما هم مثل تمام انسان‌ها عقل داریم، مکار نیستیم». بسیاری از جمله محترم اسکندری به خاطر این عمل بازداشت شدند. خانه محترم اسکندری غارت و به آتش کشیده شد و مورد حمله رهبران مذهبی قرار گرفت. نام محترم اسکندری به عنوان اولین زنی که در تاریخ معاصر به جرم شورش بازداشت شد ثبت شده است. محترم اسکندری مدتی بعد از دستگیری و ماجرای به آتش کشیدن جزوه‌ها به علت شدت بیماری بستری شد و پزشکان گفتند باید عمل جراحی روی ستون فقرات بیمار انجام شود. او در آخرین دقایق زندگی هم دست از تلاش برای جنبش برابری زنان برنداشت و به خواهرانش در نسوان وطن خواه توصیه کرد که یک لحظه از کار کردن برای زنان شانه خالی نکنند. سرانجام محترم اسکندری در تیرماه ۱۳۰۴ در حالی که ۲۹ سال بیشتر نداشت درگذشت و در ابن بابویه به خاک سپرده شد.

صدیقه دولت‌آبادی در سوگ محترم نوشت :

«حادثه مولمه مرحومه محترم خانم اسکندری آن قدر خاطر مرا افسرده کرده که شرحش را نتوان داد، چون که من خوب قدر زحمات آن دختر شجاع ایران را می‌دانم و فقدان او را یک بدبختی بزرگ تصور می‌کنم. بله، فداکاری‌های او قابل تقدیر است. فراموش نمی‌کنم که مکرر در کنفرانس‌ها او را مورد سخریه قرار می‌دادند. به گوش خود می‌شنید و ابداً تکدر خاطر حاصل نمی‌کرد. با عزم ثابت و قدم قوی بازو رو به مقصود می‌رفت. در عمر خودم این اول زن ایرانی بود که دیدم خسته نشد و فکر خود را تعقیب کرد. امیدوارم خواهران وطنی‌ام نگذارند زحمات آن زن محترمه از بین برود و اساس مقدس هیئت از هم نپاشد.»

چندین مرد سرشناس از فعالیت‌های جمعیت نسوان وطنخواه حمایت می‌کردند که در میان آن‌ها می‌توان از سعید نفیسی، رضازاده شفق، میرزاده عشقی و ابراهیم خواجه نوری نام برد. به رغم این حمایت‌ها، این جمعیت به ویژه رهبر آن، محترم اسکندری هدف حملات بسیاری بود. اسکندری در سخنرانی‌های خود به شدت علیه حجاب و حمایت از تحصیل زنان سخن می‌راند. با کمک میرزاده عشقی، این جمعیت نمایشنامه‌ای به نام «آدم و حوا» را که موضوع اصلی آن آزادی زنان بود به روی صحنه آورد. مخالفت شدید روحانیون تهران منجر به ممنوعیت اجرای این نمایش شد. جالب این جاست که به رغم شرایط خطرناکی که زندگی محترم را تهدید می‌کرد، او کلاس‌هایی را برگزار می‌کرد و به تدریس خواندن و نوشتن به زنان ادامه می‌داد. جمعیت نسوان وطنخواه تا ۱۳۱۱ به کارش ادامه داد و در حالی که دارای ۱۹۵ عضو رسمی بود با فرمان رضاخان منحل شد.

یکی از سازمان‌هایی که در جنبش حقوق زنان بسیار فعال بود، **مجمع انقلابی نسوان** نام داشت. «زنددخت شیرازی» در سال ۱۳۰۶ هنگامی که ۱۸ سال بیشتر نداشت این سازمان را در شیراز ایجاد کرد. اهداف این مجمع رهایی زنان

بود. دولت رضاشاه به زنددخت فشار آورد تا نام این سازمان را به نهضت نسوان تغییر دهد. به رغم این تغییر نام، دولت این سازمان را ۹ ماه بعد از تأسیس آن غیرقانونی اعلام کرد.

برخی از بندهای «مرام‌نامه‌ی جمعیت انقلاب نسوان» از این قرار بود:

● کوشش وافر در تهذیب اخلاق و ترویج صفات پسندیده و سادگی در اخلاق و لباس و زندگی به طرق مختلف: عمل، نطق، مطبوعات.

● تبلیغ به پوشیدن منسوجات و امتعه‌ی وطنی و ترک استعمال امتعه‌ی خارجی بخصوص زینت‌ها و تجملات غیرضروری و فراهم نمودن وسایل تشویق موسسین و تجار و فروشندگان و سازندگان امتعه و پارچه‌های وطنی.

● تهیه و طرح پیشنهادات به دولت و مجلس که کار برای زنان بیکار تهیه نماید تا بیکاری و بیچارگی آنان را به رذالت و دنائت واندارد.

● فهماندن مضرات ازدواجه‌ای نامتناسب در سن و اجباری بودن آن و تبلیغ در تسهیل مقدمات ازدواج و ترک داشتن مخارج زیاد.

● مجاهده در ورزش بدنی نمودن زنان و دختران مدرسه.

● تشکیل اجتماعات برای نسوان که به وسیله‌ی مناظره و مباحثه در نطق و بیان ترقی نمایند.

اولین نمایشی که برای زنان و توسط زنان داده شد

جمعیت نسوان وطنخواه لازم دانست برای انتشار مجله نسوان وطنخواه و کلاس‌های بزرگسالان که قصد داشت جهت باسواد کردن زنان دایر کند، پولی جمع‌آوری نماید. به این منظور به فکر افتاد نمایشی برای زن‌ها ترتیب دهد تا به اصطلاح با یک تیر دو نشان بزند و ضمن تهیه مخارج کلاس‌ها، وسیله تفریح زنان خانه‌نشین را فراهم کند. باید متوجه بود در آن زمان سینما و نمایش رفتن مخصوص مردان بود و زن‌ها از این هر دو محروم بودند. یکی از اعضای جمعیت داوطلب شد که نمایش در منزل شخصی او که وسیع و نسبتاً مناسب بود برگزار شود. کارت‌های نمایش را به نام جشن عروسی به چاپ رساندند و افراد جمعیت بین آشنایان خود فروختند. برای اینکار یکی از شب‌های ماه رمضان ۱۳۰۳ را انتخاب کردند زیرا در این ماه بود که زن‌ها می‌توانستند تا پاسی از شب گذشته در کوچه و خیابان آمد و رفت داشته باشند و الا رسم بود زن آفتاب را به خانه ببرد، یعنی پس از غروب خورشید خارج از منزل نباشد. قریب سیصد زن البته با چادر سیاه و پیچه در آنجا حضور یافتند. بازیکنان تمام زن بودند. پرده اول به خوبی و خوشی خاتمه یافت که ناگهان در خانه را بشدت کوفتند از طرف اداره نظمیبه دستور رسیده بود که فوراً مجلس را بزنند با اینکه قبلاً کسب اجازه محرمانه شده بود. وحشت همه را احاطه کرد. بیم بی‌آبرویی، بازخواست شوهران، افتادن نام خانواده‌ها بر سر زبان‌های اوباش کار آسانی نبود. زن‌ها با شتاب و دلپره از پشت‌بام‌ها خانه به خانه فرار کردند. اعضای جمعیت و صاحبخانه، عروس و داماد ساختگی را که حاضر داشتند، به سالن آوردند. در را به‌روی مأمورین نظمیبه گشودند. ولی قضیه خیلی وخیم شد. روزهای بعد اوباش محل و بچه‌های ولگرد با ناسزا گفتن و تهمت و افترا به اشخاصی که بانی این نمایش بودند تاختند. حتی به سوی کسانی که از آن خانه خارج می‌شدند تف می‌انداختند یا چوب و سنگ پرتاب می‌کردند. با تمام این احوال زنان مصمم چندی بعد موفق شدند سه شب متوالی سینمای خصوصی در محل دیگر دایر کنند و کار کلاس‌های اکابر را روبه‌راه سازند.

یک از آرزوهای زنده‌دخت انتشار مجله‌ای مستقل بود که به علت صغر سن به گرفتن امتیاز آن موفق نمی‌شد. برای نیل بدین آرزو تقاضای کبر سن کرد و در سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۱۱ دست به انتشار نشریه دختران ایران زد. او مخالفت‌اش با شرایط فرودست و نازل اقتصادی - اجتماعی زنان را با انتشار این نشریه ادامه داد. در این نشریه اخباری در مورد فعالیت‌های فمینیستی در بخش‌های دیگر جهان و مطالب ادبی شامل اشعار انقلابی و سرمقالاتی به قلم زنده‌دخت به چاپ می‌رسید. زنده‌دخت در نوشته‌هایش فرودستی زنان به لحاظ بیولوژیک را رد می‌کرد و زنان را تشویق به درگیری و جسارت در ارائه خواسته‌ها و حقوق خود می‌کرد. او مورد حملات و نقدهای شدیدی قرار گرفت و نشریه‌اش پس از ۷ ماه توقیف شد. زنده‌دخت به تهران آمد و انتشار نشریه دختران ایران را ادامه داد. در عین حال او در مدارس دخترانه نیز تدریس می‌کرد، شعر می‌نوشت و در وزارت فرهنگ برای مدت کوتاهی مشغول به کار شد.

یکی از شاگردان زنده‌دخت نقل می‌کند: «زنده‌دخت بانو، دارای احساساتی تند و غلیانی بود که در راه وطن‌پرستی و مبارزه بر ضد اوها و خرافات به کار می‌رفت. او موقع خواندن اشعار میهنی خود و آنجا که مربوط به محرومیت زنان ایرانی بود، اغلب به تلخی می‌گریست. به طوری که شاگردان هم به گریه می‌افتادند. وی همیشه لباس وطنی می‌پوشید و به خانم‌ها توصیه می‌کرد که برای رونق اقتصاد ایران، برای تشویق بافنده‌ی ایرانی و برای ازدیاد کارخانه در کشور، همه از پارچه‌های وطنی لباس بدوزند. زنده‌دخت فوق‌العاده ساده بود. با زینت دست و گردن موافقت نداشت. هیچ‌گونه آرایشی در چهره او دیده نمی‌شد. اتاقش پر از کتاب بود و جز تخت خواب و چند صندلی و یک میز تحریر و قفسه لباس چیز دیگری در آن به چشم نمی‌خورد. مادرش همیشه می‌گفت که زنده‌دخت بیشتر اوقاتش را با کتاب می‌گذراند و با ما و اهل خانه کمتر نشست و برخاست دارد.»

اشعار زنده‌دخت به روشنی نمونه‌ای از رادیکال‌ترین گرایش‌های فمینیستی در ایران بود، اما حیرت‌آور است که به ندرت در منابع فارسی اشعار فمینیستی او مورد توجه قرار گرفته یا به آن اشاره شده است. به نظر می‌آید که مخالفت شدیدی که متوجه او بود سبب ناامیدی و یأس طولانی مدت او شده است. در دو منبع ذکر شده است که مرگ او در سن ۴۳ سالگی به واسطه افسردگی شدیدش بوده است.

شعری از زنده‌دخت:

ای بانوان مملکت این زندگی نیست این زندگی غیر از غم و شرمندگی نیست

مرگ از برای ما بود صدمبار بهتر این زندگی غیر از نشان بندگی نیست

پس کوششی در زندگی یا خود بمیرید

هان ای زنان مُلک باهم یار گردید با اتحاد خود، جدا ز اغیار گردید

بر نام خود زن از چه نام شو پذیرد با همت خود وارد هر کار گردید

از چه گناه زن بزرگ، از مرد کوچک

دفع فساد و ظلم با افسد نشاید رسم وفا و یاری از مردان نیاید

دنیای مردان عالمی از زشتکاری است کی جهل، دفع ظلم و نادانی نماید

علم و خرد بایست گردد رهبر ما

ای زن تو خود را در جهان مظلوم خواهی خود خویشتن را همچو جغد و بوم خواهی

معنای آزادی، ره شادی ندانی زین رو برای خویشتن قید شوم خواهی

بایست هر زن با هنر چون مرد گردد

ای زن نمی گویم که چون ژاندارک گردیم چون روح او سالم بد و ما دردمندیم

هر فکر سالم بی نیازی می پسندد ما زار و بی تاب و توان و مستمندیم

زن را محیط باز، سالم پروراند

آزادی زن اندر ایران خود اسیری است کار زن بی شوهر و با شو فقیری است

عادت به ما، هر مشکلی را سهل کرده است این زندگی نبود خدا داند حقیری است

مردان ما هم زین حقارت خود حقیرند

کار تجارت از چه معنی کار زن نیست کار صنعت با چه منطق کار من نیست

کفش زنان را از چه رو زن خود ندوزد زن از چه جراح و طبیب جان و تن نیست

پس خواهرانم تا به کی بیکاره هستید؟

تنها برای تخم گیری خلق گشتید؟ تنها برای عشق مردان چیره دستید؟

با خواهران خویش در جنگ و ستیزید از عشق خود کامان ولی همواره مستید

ای کاش معنای محبت را بدانید

عشق است نیکویی، ولی با فکر ناپاک هر سینه‌ی بی عشق با خنجر شود چاک

هر عاشقی کاندر حقیقت پایدار است باید به راه رنج باشد سخت بی باک

در خانه باید کار مردان را پذیرید

ای توده دیگر اطلس و دیبا مپوشید اندر ترقی وطن از جان بکوشید

با صرف تولید وطن دلشاد باشید اندر یاران را به گوش جان نیوشید

گرچه جوانم پند من پیرانه پند است

من آرزومندم که جان قربان نمایم این نغمه‌ها را زنده دخت از دل سرایم

هر نیشی از هرکس برایم نوش باشد زنگ غم از دل با محبت می‌زدایم

گرچه گهی چون شمع در سوز و گدازم

مدارس

شکل دادن به سازمان‌ها و نشریات تنها فعالیت‌هایی نبودند که فمینیست‌های ایرانی به آن می‌پرداختند. فعالیت در حوزه سوم شامل تأسیس مدارس برای دختران بود. اما نخستین مدارس دخترانه در ایران را خارجیان تأسیس کرده بودند. مسیونرهای آمریکایی کلیسای پرسبیتی اولین مدرسه دخترانه را در تهران در ۱۲۵۳ تأسیس کردند. تا سال ۱۲۶۷ فقط مسیحیان می‌توانستند به این مدرسه بروند اما بعد از آن دختران یهودی و زرتشتی نیز پذیرفته می‌شدند و در سال ۱۲۷۵ دختران مسلمان از سوی دولت اجازه ورود به این مدرسه مسیونری را یافتند. مسیونرها خیلی پیش از آن در سال ۱۲۱۷ یک مدرسه مذهبی دخترانه در شهر شمالی ارومیه (رضائیه) تأسیس کرده بودند اما فقط مسیحیان می‌توانستند در آن ثبت نام کنند. در ۱۲۸۵ آن‌ها مدرسه‌ای برای دختران یهودی و مسلمان در همان شهر ایجاد کردند.

در گزارشی ذکر شده که در ۱۲۹۰ تعدادی از زنان ایرانی (احتمالاً با سواد) برای بحث درباره موانع پیش روی گسترش تحصیل زنان در تهران دور هم گرد آمدند. زنان قطعنامه‌ای را که شامل دو بند بود، تصویب کردند. بند اول بر تأسیس مدارس دخترانه تأکید داشت و بند دوم خواستار حذف جهیزیه سنگین برای دختران بود و چنین استدلال می‌کرد که بهتر است پولی که صرف تدارک جهیزیه می‌شود، در راه آموزش دختران هزینه شود.

اما اولین مدرسه دولتی زنان چندین سال پس از آن در ۱۲۹۷ در تهران تأسیس شد. تا قبل از آن اکثر مدارس دخترانه یا توسط زنان به طور فردی تأسیس می‌شد یا توسط گروه‌های زنان. دولت هیچ عزم و برنامه‌ای برای حمایت - از جمله پشتیبانی مالی- از این مدارس نداشت. در نتیجه مؤسسان و والدین این مدارس مسئولیت حمایت از مدرسه و دانش‌آموزان را در برابر هر نوع حمله‌ای تقبل کرده بودند.

پس از پیروزی انقلاب مشروطه، در خصوص تأسیس کردن یا نکردن مدارس جدید، در مجلس اختلاف نظر وجود داشت. مشروطه‌خواهان و نمایندگان مجلس اول در خصوص مدارس جدید به سه دسته تقسیم شدند. دسته اول بر این عقیده بودند که همان مکتبخانه‌ها برای آموزش دختران کافی است و با تأسیس مدارس دخترانه به سبک جدید مخالف بودند. دسته دوم از مشروطه‌خواهان معتقد بودند که دختران علاوه بر یادگیری خواندن و نوشتن، بایستی مطالبی همچون تربیت اطفال و خانه‌داری و حفظ مراتب ناموس و شرف و بعضی از علوم مقدماتی که به اخلاق معاش و معاشرت با خانواده مربوط است، یاد بگیرند و در امور خاصه رجال از قبیل علوم پلیتیکی و امور سیاسی فعلاً مداخله‌شان اقتضا ندارد. دسته سوم از مشروطه‌خواهان که بیشتر آن‌ها از منورالفکران حزب دموکرات بودند، معتقد بودند که نه تنها نباید برای آموزش دختران محدودیتی قائل شد، بلکه باید تمهیدی اندیشید تا تعلیم آنها اجباری باشد و در شهرها و دهکده‌ها باید مدارس جدید تأسیس شود و مکتب خانه‌های قدیم بسته شود.

برخی از زنان برای متقاعد کردن دسته اول و دوم مشروطه‌خواهان با نوشتن مقالات متعدد و نگاشتن نامه‌های مکرر به مجلس، آنان را متقاعد کردند تا در تأسیس مدارس جدید با آنان همکاری کنند و در این مسیر به آیات قرآن در تمجید علم و حدیث رسول اکرم «طلب العلم فریضه کل مسلم و مسلمة» تمسک می‌کردند.

یکی از اولین مدارس دخترانه مسلمانان به نام *ناموس* توسط «طوبا آموزه» در ۱۲۸۶ تأسیس شد. در واقع اولین مدرسه دخترانه تهران توسط بی‌بی خانم استرآبادی به نام دبستان *دوشیزگان* در ۱۲۸۵ شمسی (یک سال قبل از مدرسه ناموس) در تهران تأسیس شد. اما به دلیل حملات بسیاری که به آن شد، این مدرسه تنها برای مدت کوتاهی پابرجا بود. در نتیجه طوبی آموزه دست به کار شد و مدرسه‌ای را در منزل شخصی خود تأسیس کرد. مدرسه ناموس همواره مورد تهدید قرار می‌گرفت، با این وجود آموزه مدرسه را با حمایت تعدادی از روشنفکران حفظ کرد. آموزه برای خنثی کردن مخالفت‌ها و تبلیغات سنت‌گرایان از شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کرد. او مشخص کرده بود کتاب‌های مذهبی و قرآن را در همه کلاس‌ها تدریس کنند. همین‌طور عبارات و کلمات قصار بزرگان دین با کمک دو تن از شاگردانش بر دیوارهای مدرسه را برای توجه هر چه بیشتر مردم نصب می‌کرد. او یک یا دو بار در سال مجلس روضه‌خوانی ترتیب می‌داد. در این مجالس از ساکنین محل و اولیا و دانش‌آموزان دعوت می‌نمود و کلمات برگزیده‌ای از سخنان امام علی

(ع) در مورد آموزش، تربیت فرزندان و تفسیرهایی از بخش‌هایی از قرآن که آموختن علم و دانش را از وظایف مهم مسلمانان می‌داند، انتخاب می‌کرد و به آگاهی آن‌ها می‌رساند.

از آنجا که یافتن معلم زن باسواد برای تدریس بسیار مشکل بود، همسر آرموده شب‌ها از پیرمردان دانشمند دعوت می‌کرد تا برای دختران درس‌های سنگین آن زمان را که شاگردان می‌بایست از عهده‌ی امتحان آن‌ها برآیند، تدریس کنند. آرموده علاوه بر دایر کردن مدارس دختران، کلاس‌های اکابر را نیز جهت جذب زنان مسن تر دایر کرد. طوبی آرموده همسر برادر حسن رشديه بود و به پاس جبران کمک‌ها و هدایت‌های رشديه نسبت به امر تأسیس مدرسه، در نظام‌نامه مدرسه مقرر داشته بود که برای همیشه و تا هر زمان که مدرسه ناموس پابرجاست، یکی از دختران خاندان رشديه می‌تواند در آن تدریس کند. مدرسه ناموس ۱۸۵ دانش آموز داشت که با گرفتن شهریه از خانواده‌های مرفه، تعداد ۵۰ نفر بدون شهریه تحصیل می‌کردند.

مدرسه دخترانه **ترقی بنات** نیز یکی دیگر از مدارس خوبی بود که از تهدیدهای جان سالم به در برد. این مدرسه را «ماهرخ گوهرشناس» در ۱۲۹۰ تأسیس کرد. این اولین مدرسه مختلط در ایران بود که دختران و پسران کوچک در یک کلاس درس می‌خواندند. چون آموزگار زن کم بود، او از مردان خوشنام دانشمند دعوت می‌کرد تا در این مدرسه تدریس کنند. بعد از سه سال که از تأسیس مدرسه می‌گذشت، این مدرسه ۸۶ دانش آموز داشت که حدود یک سوم آن‌ها رایگان تحصیل می‌کردند. از آنجایی که شوهر ماهرخ مخالف تأسیس مدرسه برای دختران بود، ماهرخ دو سال به طور مخفی و دور از چشم شوهرش این مدرسه را اداره کرد.

برخی از روحانیون این مدارس را مراکزی برای اشاعه فحشا و فساد می‌دانستند. در بسیاری از موارد این مدارس توسط اراذل و اوباشی که از سوی رهبران مذهبی تحریک می‌شدند مورد حمله و غارت قرار می‌گرفتند. به دخترانی که به این مدارس می‌رفتند غالباً سنگ می‌پرانندند. در مورد مدرسه تربیت نسوان در تهران (که از سوی یکی از اعضای انجمن مخدرات وطن تأسیس شده بود) شاهدان عینی در آن زمان می‌گویند که «مردم کوچه و خیابان اغلب اشخاص سبک‌عقل را که در آن زمان به واسطه نبودن تیمارستان مخصوص در رهگذر پرسه می‌زدند به داخل مدرسه راهنمایی می‌کردند تا کارمندان آموزشگاه و اطفال را دچار وحشت کرده به مسخره بگیرند و خودشان که جلوی در اجتماع کرده بودند خنده و تفریح کنند.» به واسطه چنین اتفاقاتی حتی والدینی که معتقد به تحصیل دخترانشان بودند، با اکراه آن‌ها را به مدرسه می‌فرستادند و ترجیح می‌دادند که معلم سرخانه بیاورند یا خودشان به دخترانشان آموزش دهند.

زوال جنبش حقوق زنان، ۱۳۱۱ تا ۱۳۳۱

برای این که یک جنبش رشد و نمود یابد و از مراحل اولیه‌اش فراروی کند هم متغیرهای بیرونی و هم مکانیزم‌های درونی باید فراهم شود. در مورد جنبش زنان در ایران، هم شرایط درونی و هم بیرونی برای رشد این جنبش نامناسب بود. جنبش زنان فاقد یک شبکه‌ی گسترده‌ی سازمان یافته‌ی هم‌گرا^۱ بود. عوامل بیرونی یعنی میزان توسعه سیاسی در آن دوره و قدرت زیاد روحانیت تأثیر بازدارنده‌ی شدیدی بر این جنبش داشت. ناتوانی طرفداران حقوق زن در گسترش شبکه ارتباطی هم‌گرا تا حدودی به واسطه فقدان هر نوع سیستم ارتباطی قابل اطمینان در کشور بود. مسافرت در ایران در اوایل دهه ۱۲۸۰ در شرایط به شدت سخت و دشوار انجام می‌گرفت. سیستم پستی عمدتاً تحت کنترل خارجیان بود و فاقد کارایی لازم بود. عوامل بیرونی دیگر مانند درگیری‌های همیشگی بین روحانیت و روشنفکران و دوره‌های انقطاع و شکاف در سیستم سیاسی و تغییرات ناگهانی حاکمیت دیکتاتورها به ویژه حاکمیت رضا شاه، تأثیر بسیار منفی بر جنبش زنان داشت. روحانیت و در مجموع کل جامعه تأثیر بازدارنده‌ای بر سازمان‌های زنان و فعالیت آزادانه آنان داشتند.

هرچند جنبش زنان در حاکمیت رضاشاه به تدریج افول کرد اما اقدامات دولتی به نفع زنان نیز اتفاق افتاد. تغییر و تحول در وضعیت زنان ایران در سه حوزه اصلی اتفاق افتاد: تغییر در قوانین طلاق و ازدواج، گسترش فرصت‌های آموزشی برای زنان و ممنوعیت حجاب (کشف حجاب).

رضا شاه اصلاحات محدودی در قوانین ازدواج و طلاق ایجاد کرد. الزام به ثبت ازدواج‌ها (چه رسمی و چه غیررسمی)، امکان گذاشتن شرط در قبالة ازدواج برای طرفین ازدواج و سن ازدواج در این قوانین مورد توجه قرار گرفت. این لوائح قانونی در نوع خود رادیکال نبودند و اساس و جوهره‌ی شریعت در آن‌ها حفظ شده بود.

رضا شاه آموزش دختران را تشویق می‌کرد اما یکی از موانع اصلی در برابر تحصیل زنان فقدان معلمان زن بود. در ۱۳۱۳ لایحه‌ای به منظور تأسیس دانشسرای تربیت معلم در مجلس به تصویب رسید. دانشگاه تهران در ۱۳۱۵ تأسیس شد و اولین گروه زنان همراه با مردان در همان سال وارد دانشگاه شدند. تعداد مدارس دولتی و خصوصی در پایتخت و شهرهای دیگر ایران افزایش یافت.

^۱ شبکه‌ای همگرا (Co-optable) شبکه‌ای است که اعضای آن دارای چنان تجارب مشترکی بوده‌اند که زمینه پذیرش ایده‌های تازه و خاص آن جنبش نوظهور را در بین آن‌ها فراهم ساخته است و با موانع ساختاری و ایدئولوژیک در حین فعالیت مواجه نمی‌شوند.

کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ بود. طی چند سال اول، این قانون به شدت اجرا می‌شد. چه قبل از ۱۳۱۴ و چه بعد از آن بر له و علیه کشف حجاب آرای مختلفی در جامعه مطرح می‌شد. از اواسط دهه ۱۳۰۰ انتقاد به حجاب لاقفل در تهران آسان‌تر شده بود. در سال ۱۳۱۰ چهار سال قبل از قانون کشف حجاب، نشریه عالم نسوان مسأله حجاب را به بحث گذاشت و فراخوانی در این مورد به چاپ رساند. پاسخ‌ها چشمگیر بود و بحث‌های موافق و مخالف با شور و حرارت تمام ارائه شد. مرد پزشکی از یک شهر کوچک ایران، در مقاله‌ی بلندی از این مسأله دفاع می‌کرد که بی‌حجابی زنان به انحطاط اخلاقی جامعه به خصوص مردان جوان کمک می‌کند. او در ادامه مقاله نوشته بود که بی‌حجابی تقلیدی صرف از ظواهر غربی است و پرسیده بود که چرا از صنعت و تکنولوژی غربی به ویژه در عرصه تولید مواد غذایی تقلید نکنیم؟ تقلیدی که هزاران گرسنه و بیکار در ایران می‌توانند از آن بهره ببرند. در مجموع زنان در پاسخ به این فراخوان از بی‌حجابی طرفداری می‌کردند و انحطاط اخلاقی در جامعه را ناشی از سرکوب زنان توسط مردان می‌دانستند. زنانی که مطالبی برای نشریه عالم نسوان نوشته بودند عمدتاً زنان تحصیل کرده یا حداقل باسواد بودند.

کشف حجاب اظهار نظرهای گوناگونی را برانگیخت. در دوران سلطنت محمد رضا شاه روز اعلام کشف حجاب همه ساله جشن گرفته می‌شد و به عنوان سمبلی برای روز آزادی زنان از سوی دیدگاه‌های رسمی و دولتی ترویج می‌شد. مطبوعات غربی که معمولاً خط رسمی و دولتی ایران را در چنین مسائلی دنبال می‌کنند، کشف حجاب را تحسین می‌کردند. اما دیگران به کشف حجاب انتقاد داشتند. در مقاله‌ای که در یک نشریه چپ‌گرای زنان ایرانی که طی جنگ جهانی دوم منتشر می‌شد به چاپ رسید، تأکید داشت که زنان روستایی حجاب ندارند زیرا آنان در مزارع کار می‌کنند و زنان تحصیل کرده و مرفه هم قبل از این قانون، حجاب را برداشته بودند؛ نویسنده‌ی این مقاله با توجه به این مسائل نتیجه گرفته بود که قربانیان اصلی قانون رضاشاه زنان فقیر شهری هستند. بنابراین در مقاله مذکور قانون کشف حجاب به عنوان دیکتاتوری اعمال شده توسط سلطنت محکوم شد.

در بحث حجاب دو عامل مهم باید در نظر گرفته شود. اولین عامل این است که جنبش زنان در ایران مخالف حجاب بود. فعالان حقوق زنان نیز معتقد بودند حجاب تصویری سمبلیک از موقعیت فرودست زنان است. حتی پیش از به قدرت رسیدن رضاشاه گروه‌های مختلف زنان در تلاش برای کنار گذاشتن حجاب خود بودند. در منبعی آمده است که زمانی (احتمالاً بعد از جنگ جهانی اول) صدها زن در مسجدی در تهران برای درخواست حق زنان برای برداشتن حجاب تحسن کرده بودند. البته تلاش آن‌ها ناموفق ماند و آن‌ها مسجد را همان طور که باحجاب وارد آن شده بودند باحجاب نیز ترک کردند.

اما ظاهراً بدون قاعده مشخصی دو شیوه متفاوت در برابر مسأله حجاب دنبال می‌شد. یک شیوه شامل کشف حجاب مستقیم زنان بود. تعداد زنانی که این روش را دنبال می‌کردند از میان طبقات تحصیل کرده بودند و به ویژه در پایتخت

با به قدرت رسیدن رضا شاه تعدادشان افزایش یافته بود. زیرا رضاشاه برای نیروهای انتظامی فرامین محرمانه و شدیدی صادر کرده بود تا از این زنان در برابر اراذل و اوپاش حفاظت شود. روش دیگر شامل تغییر در رنگ چادر و روسری بود. گروه‌های زنان در خیابان‌های تهران و شهرهای دیگر با چادرهای رنگی ظاهر می‌شدند. بدرالملوک بامداد به یک گروه از چنین زنانی در شیراز اشاره می‌کند که آن‌ها رنگ چادر خود را تغییر داده بودند ولی هم از طرف مردان و هم زنان در خیابان مورد حمله قرار گرفته و به شدت زخمی شده بودند. آن چه از این شواهد و گزارشات بر می‌آید این است که پیش از آن که رضاشاه در سال ۱۳۱۴ قانون کشف حجاب را به اجرا بگذارد جنبش زنان ایران در نقد حجاب بسیار فعال بود. ظاهراً رضا شاه اطمینان داشت که حداقل تعداد کمی هوادار در میان زنان و مردان تحصیل کرده وجود دارد که از روند کشف حجاب حمایت می‌کنند.

عامل دوم که باید در بحث حجاب در نظر گرفته شود در مورد تأثیرات قانون کشف حجاب است. از پیامدهای این قانون یکی این بود که بخشی از زنان - عمدتاً زنان مسن - در خانه‌های خود محبوس شدند. آنان بی‌حجابی را مانند برهنگی می‌دیدند و برای همین از بیرون آمدن از خانه پرهیز می‌کردند و در مواقعی که این گروه از زنان قصد خروج از خانه‌های خود را داشتند بستگان مردشان از روش‌های عجیب و غریب استفاده می‌کردند. برای نمونه نویسنده‌ای به یاد می‌آورد که چطور پدرش مادر و مادر بزرگ او را به نوبت در گونی بزرگی می‌گذاشت تا آنان را به حمام عمومی ببرد.

روشن نیست که چنین انزوایی در میان این گروه از زنان چقدر طول کشیده و تا چه حد گسترده بود اما اجازه استفاده از روسری احتمالاً میزان چنین انزوای خودخواسته‌ای از سوی زنان مسن را کاهش داده است. پیامد دیگری که شدیدتر از اولی بود شدت و حدت اعمال این قانون البته در دوره‌ای کوتاه بود. پس از آنکه رضاشاه کشور را در سال ۱۳۲۰ ترک کرد، اجرای این قانون به همان سرعتی که وضع شد به فراموشی سپرده شد. تضعیف و عدم اجرای این قانون به دلیل عدم برخورداری از ساز و کار اجرایی نبود بلکه به خاطر فقدان روند جامعه‌پذیری گسترده برای کنار گذاشتن حجاب در میان زنان بود. هیچ روند آموزشی در این رابطه در سال‌های اجرای این قانون در کشور اتفاق نیفتاد. به علاوه این قانون فرصت پیشبرد راه حل دراز مدت برای موضوع حجاب را با توجه به اینکه به طور ناگهانی حق انتخاب را از زنان می‌گرفت از بین می‌برد. بسیاری از زنانی که حجاب خود را برداشته بودند، بدون شناخت و درکی از این که چرا این کار را می‌کنند دوباره وقتی فرصت آن پیش آمد به حجاب روی آوردند.

با گذشت زمان و تداوم سلطنت رضاشاه کنترل‌های دولتی فراگیرتر می‌شد. اتحادیه‌های کارگری ممنوع می‌شدند، مجلس تبدیل به ابزاری برای انجام خواسته‌های او شد و قانون اساسی برای تفویض قدرت هر چه بیشتر به شاه تغییر یافت. در تیرماه ۱۳۱۰ رضاشاه برای تصویب قانونی مبنی بر غیر قانونی اعلام کردن فعالیت‌های احزاب کمونیستی و ضد سلطنت به مجلس فشار آورد. سانسور شدید و سخت بر رسانه‌ها اعمال شد. اکثر مجلات و روزنامه‌های دموکرات

(با جهت‌گیری اصلاح طلبانه) که بسیاری از آن‌ها به شدت از حقوق زنان حمایت می‌کردند، توقیف شدند. گزارش شده است که اعمال سانسور شدید باعث توقف چاپ حدود ۵۰ نشریه شد؛ بیشتر آن‌هایی هم که باقی ماندند نشریات رسمی و دولتی بودند که در تهران چاپ می‌شدند. نشریات زنان نیز از این روند برکنار نماندند. روشن است که گروه‌های زنان خواستار تغییرات رادیکال‌تری در وضعیت زنان بودند.

در ۱۳۱۴ یعنی سه سال بعد از توقف فعالیت جمعیت نسوان وطنخواه تعدادی از زنان تحصیل کرده به فرمان رضاشاه **کانون بانوان** را تشکیل دادند. پیش از این، زنان و مردان حامی آرمان‌های فمینیستی نشریات و سازمان‌های خود را به راه انداخته بودند. این نخستین بار بود که سازمان زنانی بنا به فرمانی از بالا شکل می‌گرفت. اهداف کانون بانوان، بهبود تغییر تفکر و نظام اخلاقی زنان، آموزش روش‌های مدرن بچه داری و خانه داری، تشویق زنان به سادگی و دوری از تجمل و استفاده از محصولات داخلی و ایجاد مراکز فعالیت اجتماعی و خیریه در جهت کمک به مادران فقیر و کودکان بی سرپرست بود. گردهمایی‌های این سازمان غالباً با حضور دختران رضاشاه یعنی اشرف و شمس پهلوی برگزار می‌شد.

کانون بانوان از سه جنبه با سازمان‌های زنان قبلی متفاوت بود. اول این که این کانون در سایه حمایت دولت به وجود آمده بود و مقدر قابل توجهی بودجه از وزارت فرهنگ دریافت می‌کرد. چنین رابطه‌ای بین گروهی از زنان و دولت بی‌سابقه بود. دوم این که هدف کانون بانوان کسب حقوق برابر به نفع زنان نبود. کانون بانوان حامی وضع موجود بود و مواضع فمینیستی بسیار تعدیل شده‌ای اتخاذ می‌کرد. سوم فعالیت کانون در محدوده فعالیت‌های خیریه‌ای و تا حدودی اجتماعی برای زنان خلاصه می‌شد. برای اولین بار پروژه‌های خیریه‌ای از سوی سازمان‌های زنان به شکلی منسجم و نظام‌مند پیگیری می‌شد. چنین کارهای خیریه‌ای در زمان رضاشاه آغاز شد و به طور قابل توجهی در دوره سلطنت پسرش محمدرضا پهلوی، گسترش پیدا کرد. این گروه‌های زنان جایگزین انجمن‌های مستقل با جهت‌گیری اجتماعی و سیاسی پیش از دوره پهلوی شدند. کارهای خیریه، فعالیت‌هایی بود که می‌توانست کاری با دستمزد کم و به سهولت قابل دسترس برای زنان فراهم کند. این روش دیگری بود که سبب شد زنان فعال، درگیر پروژه‌های کنترل شده از سوی دولت شوند. حتی وقتی کانون بانوان گام‌های رادیکال برداشت در واقع تحت فرمان مستقیم دولت عمل می‌کرد. برای نمونه، وقتی این سازمان کار خود را آغاز کرد تمام اعضای آن بی‌حجاب بودند و این حدود یک سال پیش از تصویب قانون کشف حجاب بود. به نظر می‌رسد که به آن‌ها تأکید شده بود که پیش از تصویب قانون کشف حجاب از بی‌حجابی حمایت نکنند. ظاهراً چند سازمان زنان دیگر هم وجود داشت اما اکثر آن‌ها مؤسسات خیریه و مورد تأیید دولت بودند. کارهای خیریه زنان در هماهنگی با تصورات رضاشاه از آن چه زنان باید انجام دهند قرار داشت. زیرا او معتقد بود که حقوق زنان کلیه جوانب زندگی را در برنمی‌گیرد و فقط به آن دسته از تغییراتی در موقعیت زنان توجه داشت که ایران را کشوری در حال مدرنیته شدن نشان دهد.

احتمالاً این پرسش پیش می‌آید که چرا جنبش زنان در ایران چنین سهل و آسان تحت کنترل دولت درآمد؟ برخی مسائل ممکن است به افول تدریجی این جنبش کمک کرده باشد، اما آنچه مسلم است دلیل آشکار این استحاله وجود اراده مسلط و مطلق حاکمیت برای استفاده از زور و سرکوب بوده است.

دومین دلیلی که باعث شد گروه‌های زنان به اقتدار دولت تن بدهند، رابطه‌ی این جنبش با محیطی بود که در آن می‌زیست. این مسئله‌ی مهم است تا به خاطر داشته باشیم که جنبش حقوق زنان جنبش اقلیت بود. بیشتر پیشگامان این جنبش از اقشار مرفه جامعه بودند. البته تغییراتی که آن‌ها می‌خواستند نه تنها خواسته‌های طبقات متوسط و بالای جامعه را شامل می‌شد بلکه طبقات پایین را هم در برمی‌گرفت اما آن‌ها قادر نبودند تا برنامه‌های خود را مستقیماً در میان طبقات پایین به اجرا درآورند. این امر نشان می‌دهد که چرا گروه‌های زنان خواست اصلی خود را بر آموزش زنان گذاشته و بر آن تأکید داشتند. تبلیغ و ترویج حقوق مساوی در میان زنان با میزان بی‌سوادی ۹۵ درصد بسیار دشوار بود. زنان تحصیل کرده در جنبش زنان حامیان اندکی در میان توده مردم داشتند و در عین حال همواره رهبران مذهبی نیز در شهرهای مختلف در برابر فعالیت‌های زنان مانع ایجاد می‌کردند. فقدان ثبات سیاسی و اقتصادی، سیستم ارتباطی ضعیف و مخالفت نیرومند اجتماعی و مذهبی جملگی مانع گسترش جنبش زنان شده بود و نمی‌گذاشت در بهترین حالت از یک ساختار نامنسجم و ضعیف از ایده‌ها و برخی اهداف محدود مشترک فراروی کند.

علاوه بر سرکوب و ضعف درونی جنبش زنان، ترکیب رهبریت آن هم با گذشت زمان تغییر کرد. برخی از حامیان این جنبش درگذشتند، برخی که در دیگر جنبش‌های رادیکال و لیبرال فعال بودند مانند انجمن پیک سعادت نسوان تحت تعقیب و آزار و بازداشت قرار گرفتند. با این وجود دیگر گروه‌های زنان از علاقه حکومت جدید به مسائل زنان استقبال کردند زیرا آن‌ها مدت‌های طولانی به تنهایی و بدون هیچ حمایتی فعالیت کرده بودند. بنابراین حمایت بخشی از دولت که قدرت اجرایی داشت مایه‌ی مسرت و خوشحالی آنان بود. به علاوه از نظر آنان کمک مهم رضاشاه در گسترش فرصت‌های آموزشی از جمله آموزش عالی برای زنان بسیار مهم بود. این امر کافی بود تا حمایت مدافعان حقوق زنان که همواره آموزش را مسیر اصلی برای دستیابی به آزادی می‌دانستند برانگیزد.

تجدید حیات محدود و کنترل شده ۱۳۳۱ - ۱۳۲۰

جنگ جهانی دوم و خروج رضاشاه از کشور سبب ایجاد خلأ سیاسی شد و جو ناامنی و آشفتگی سیاسی بر کشور غالب گردید. با وجود اشغال ایران توسط متفقین، نسبت به ۲۰ سال گذشته مردم از آزادی بیان و آزادی گردهمایی بیشتری برخوردار شدند. طی این دوره بار دیگر تعدادی انجمن زنان شکل گرفت اما هیچ یک از این سازمان‌ها از استقلالیه که ویژگی گروه‌های فمینیستی پیش از آن‌ها بود برخوردار نبودند. بیشتر به این دلیل که بسیاری از آن‌ها به یک حزب یا گروهی منسوب بودند.

یکی از رادیکال‌ترین گروه‌های زنان، **تشکیلات زنان ایران**، شاخه‌ای از حزب توده ایران بود که به سال ۱۳۲۲ تشکیل شد. هدف این سازمان آزادی کامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زنان بود. در ۱۳۲۳ این سازمان نشریه‌ای به نام **بیداری ما** منتشر کرد. این مجله به صراحت دیدگاه بسیار رادیکالی از حقوق زنان را منعکس می‌کرد. تشکیلات زنان ایران بر ضرورت محو استثمار زنان کارگر در کارخانه‌ها تأکید داشت و خواسته‌ی مرخصی با حقوق برای زنان، ایجاد مهدکودک برای مادران و حقوق مساوی برای کار مساوی را مطرح می‌کرد. در نشریه بیداری ما، مؤسسات آموزشی و روحانیت به شدت مورد نقد قرار می‌گرفتند و رضاشاه به عنوان دیکتاتوری که قصدش استثمار بیشتر زنان بود مطرح می‌شد به رغم آزادی نسبی در این دوره نشانه‌هایی از وجود فشارهای غیرمستقیمی بر این سازمان دیده می‌شود. برای نمونه نمایندگان تشکیلات زنان ایران حزب توده در ۱۳۲۳ برای شرکت در کنگره بین‌المللی زنان در پاریس دعوت شده بودند، اما به رغم امضای نامه و مجوز برای خروج از کشور توسط نخست‌وزیر، اداره گذرنامه تا ۲ روز بعد از شروع کنگره پاسپورت آن‌ها را صادر نکرد.

در ۱۳۲۲ نمایندگان حزب توده در مجلس، طرحی مبنی بر دادن حق رأی به زنان تقدیم مجلس کردند. سندی مبنی بر میزان حمایت از این طرح از سوی محافل روشنفکری غیرکمونستی یا دیگر گروه‌های زنان وجود ندارد.

کانون بانوان با تبعید رضاشاه از اهمیت‌اش کاسته شد. با این حال هنوز فعالیت‌هایش را براساس موضع غیر رادیکال و سنتی در مورد حقوق زنان ادامه می‌داد. اعضای کانون کلاس‌های سواد آموزی و خیاطی، کلاس‌هایی برای مادران، آموزش آشپزی، شوهرداری و اداره مخارج خانه، یادگیری آداب و معاشرت و رفتار «مناسب» برپا می‌کردند. اگرچه نشریه زبان زنان نقطه نظرات و فعالیت‌های آن‌ها را منعکس می‌کرد اما تا ۱۳۲۳ تعداد اعضای کانون فقط ۶۰ نفر بود. کانون بانوان به طرفداری خود از دستگاه حاکمه و پشتیبانی از سلطنت پهلوی ادامه داد.

حدود سال ۱۳۲۳ چند ماهی بعد از شکل‌گیری تشکیلات زنان حزب توده برخی از اعضای سابق کانون بانوان سازمان جدیدی به نام **حزب زنان** ایجاد کردند. اهداف آن‌ها با اهداف شاخه زنان حزب توده شبیه بود اما به اندازه آن رادیکال

نبود. سندی وجود دارد مبنی بر این که در سال ۱۳۲۲ حزب زنان و تشکیلات زنان حزب توده توافق نامه‌ای را امضا کرده بودند که در آن بر مبارزه مشترک علیه وضعیت نابسامان زنان ستم‌دیده تأکید شده بود. آن‌ها توافق کرده بودند با کسانی که مخالف آموزش زنان هستند مقابله کنند و سخنرانی‌ها و برنامه‌هایی برای گسترش آگاهی طبقات مختلف زنان به اجرا بگذارند، در جهت آموزش زنان در زمینه‌های مختلف تلاش کنند و برای استقلال اقتصادی زنان و مشارکت آنان در مسایل اجتماعی برنامه‌ریزی کنند.

سازمان دیگری که در این دوره فعال شد جمعیت زنان نام داشت که در سال ۱۳۲۱ تأسیس شد و هدف اصلی اش تغییر و بهبود وضعیت حقوقی زنان بود. روزنامه زن/امروز ارگان این سازمان بود که در سال‌های ۲۴-۱۳۲۳ به چاپ می‌رسید. این روزنامه مقالاتی به نفع حقوق زنان منتشر می‌کرد و مانند دیگر نشریات دموکراتیک در ۱۳۲۴ توقیف شد. در منبعی آمده است که هماهنگی در فعالیت‌های انجام شده در جمعیت زنان و حزب زنان در سال ۱۳۲۲ وجود داشته است. البته این که چه اقدامات خاصی در نتیجه چنین هماهنگی و همکاری انجام شده است به روشنی مشخص نیست. لازم به اشاره است که سازمان‌های فعال بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ از گروه‌های دولت‌ساخته در زمان رضا شاه متفاوت بودند. آن‌ها دارای استقلال بیشتری از حاکمیت بودند و از صراحت و رادیکالیسم بیشتری در مورد حقوق زنان برخوردار بودند. به رغم این واقعیت که این سازمان‌ها در فضای سیاسی باز آن دوره کار می‌کردند، تجدید حیات آن‌ها وابسته به نزدیکی‌شان به گروه‌ها و احزاب غیرفمینیستی بود.

نشانه مهم دیگر در مورد فعالیت در جهت حقوق زنان در سال ۱۳۳۱ وقتی پدید آمد که ائتلافی از گروه‌های مختلف زنان بیانیه‌ای مبنی بر تقاضای حقوق سیاسی و اقتصادی صادر کردند. در بخشی از این بیانیه چنین آمده بود: «هیچ کشوری مادامی که زنان را کنار گذاشته‌اند نمی‌تواند پیشرفت کند؛ هیچ ملتی نمی‌تواند ادعای ساختن تمدن داشته باشد و از آن احساس غرور کند مادامی که زنان از داشتن حقوق مساوی با مردان محروم هستند.» بر اساس گزارش‌های منتشره، در حمایت از این بیانیه صد هزار امضا جمع شد.

نسخه‌هایی از این بیانیه به نخست وزیر وقت، دکتر مصدق، و نیز نمایندگان مجلس و سازمان ملل فرستاده شد. به رغم چنین حرکتی، حق رأی زنان در لایحه مربوط به قانون انتخابات درج نشد. تعداد زیادی از روحانیون رده بالا مصدق را از مخالفت شدید خود درباره حق رأی و حق انتخاب شدن زنان مطلع ساختند و حق رأی زنان را ضد اسلام اعلام کردند.

رسمیت بخشی و هم‌گرایی سازمان‌دهی شده؛ ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۵

تجدید حیات محدود گروه‌های زنان در دهه ۱۳۲۰ با تمرکز تدریجی فعالیت‌های آنان در دهه ۱۳۳۰ دنبال شد. این تمرکز و هم‌گرایی متعاقب آن توسط گروه‌های زنان به اجرا در نیامد بلکه قدرت سیاسی حاکم این کار را به منظور کنترل فعالیت‌های مستقل زنان انجام داد. از سال ۱۳۱۱ به بعد هیچ جنبش واقعی برای کسب حقوق زنان وجود نداشت. طی حاکمیت محمدرضا شاه، مسئله حقوق زنان هیچگاه از بستر جنبشی اجتماعی سر بیرون نیاورد. نخبگان سیاسی و دولتمردان (مانند بسیاری از کشورهای جهان سوم) تمامی جنبش‌ها را بدون توجه به انگیزه آن‌ها صرفاً خطری علیه حکومت قلمداد می‌کردند و عملاً اجازه هیچ نوع فعالیت مستقل از نظارت دولت داده نمی‌شد. از آن به بعد جنبش حقوق زنان وارد فضای فعالیت نهادینه شده و مجاز گردید که در آن مطالبات زنان بر مبنای نظر طبقه حاکمه و تحت نظارت و کنترل آن شکل می‌گرفت و تغییرات درخواستی در هماهنگی با مطالبات پذیرفته شده از سوی حاکمیت قرار داشت. به عبارت دیگر سازمان‌های زنان خواست‌هایی را مطرح نمی‌کردند که نمی‌توانست یا نباید بر آورده می‌شد. فعالیت‌های آنان با مواضع دولت هماهنگی تنگاتنگی داشت. از این نقطه نظر، به واسطه سرشت هم‌گرای گروه‌های زنان هر بحث نظری درباره جنبش‌های اجتماعی نامربوط به نظر می‌آید.

در اواسط دهه ۱۳۳۰ دو تحول عمده، راه را برای متمرکزسازی گروه‌های زنان هموار ساخت. نخست افزایش تعداد سازمان‌های زنان در ایران بود. سازمان‌های جدید عمدتاً به دو دسته تقسیم شدند: یا سازمان‌هایی خدماتی محسوب می‌شدند مانند جمعیت خیریه ثریا پهلوی (همسر دوم شاه) و سازمان رفاه زنان و کودکان، یا مؤسسات تخصصی بودند مانند کانون بانوان پزشک و کانون پرستاران ایران. آن دسته از سازمان‌های زنان هم که در زمینه‌هایی غیر از نیکوکاری فعال بودند و از آزار و تعقیب‌های پایان جنگ جهانی دوم و سال‌های بعد از جنگ جان سالم به در برده بودند، نام و هویتشان را تغییر داده بودند. در واقع این سازمان‌ها برای آن‌که گروه‌هایی رسمی و مجاز شناخته شوند یا شاید حرکتی به نشانه‌ی وفاداری به قدرت در حال افزایش شاه از خود نشان دهند باید از برخی فعالیت‌ها که در سال‌های اولیه شکل‌گیری‌شان انجام می‌دادند دست می‌کشیدند. برای نمونه حزب زنان نام خود را به *شورای زنان* و جمعیت *زنان ایران* نام خود را به *سازمان زنان طرفدار اعلامیه حقوق بشر* تغییر داد.

تحول مهم دیگر، سلسله فعالیت‌های هماهنگ و برنامه‌ریزی شده در طول سه سال بود تا نظارت دربار را بر فعالیت‌های زنان تضمین کند. در ۱۳۳۵ وزیر کار از چندتن از رؤسای سازمان‌های زنان خواست تا برپایی یک گردهمایی بزرگ برای زنان را برنامه‌ریزی کنند. این گردهمایی را رسانه‌های جمعی به طور گسترده تبلیغ کردند. حاصل این گردهمایی اعلام محکومیت «تبعیض اجتماعی» بین زنان و مردان و تقاضای «قوانین جدید» برای زنان بود. کمی بعد از این

گردهمایی شورای جمعیت‌های بانوان ایران در تهران شکل گرفت. سازمان‌های زنان به این شورا پیوستند و هر یک دو عضو در هیئت اجرایی داشتند و هر هفته این هیئت جلسه‌ای برگزار می‌کرد. این شورا به عنوان مرکز تبادل اطلاعات و برنامه‌ریزی مشترک به منظور برگزاری سخنرانی، ترتیب ملاقات افراد با رهبران حوزه‌ی مسائل زنان و برگزاری جلسات مشاوره عمل می‌کرد. البته این شورا خیلی دوام نیاورد و حدود دو سال پس از بیانیه ۱۳۳۵ ارگان جدیدی به نام شورای عالی جمعیت زنان ایران ایجاد شد. ملاقات‌های مقدماتی در دربار اشرف خواهر دوقلوی شاه برگزار شد. ۱۸ انجمن، عضو این شورا شدند و خواهر شاه رئیس افتخاری شورای عالی شد. اهداف اصلی این شورا در روی کاغذ تشکیل کلاس‌های آموزش خواندن و نوشتن برای زنان، عضوگیری و آموزش داوطلبان برای این کلاس‌ها، اداره دوره‌های اصلاح و تربیت برای زنان زندانی بعد از اتمام دوره زندان و گسترش ارتباطات بین‌المللی بود. شورای عالی متشکل از کمیته‌های مختلف بود و شعب آن در شهرستان‌های مختلف وجود داشت. هرچند شورای عالی به جز پیگیری تشریفات بوروکراتیک سازمانی، عملاً کار دیگری انجام نمی‌داد.

دهه ۱۳۳۰ دوره متمرکزسازی و هم‌گرایی در میان انجمن‌ها و سازمان‌های مختلف زنان بود در حالی که رضا شاه زنان فعال را به همکاری با دولت وادار کرده بود، پسرش آن‌ها را تشویق به تمرکز و هم‌گرایی سازماندهی شده کرد که از طریق آن همه زنان فعال تحت یک سازمان مرکزی قرار می‌گرفتند. هر چند سازمان‌های زنان غیر قانونی اعلام نشدند اما آن‌ها برای کسب قانونی بودن مجبور به پذیرش و پیوستن به شورای عالی جمعیت زنان ایران بودند. فقط از طریق چنین موجودیتی بود که گام‌هایی برای حقوق زنان می‌توانست به وسیله سازمان‌های دولتی هدایت شود. شیوه عملکرد رضاشاه اجبار و زور بود اما شیوه پسرش هم‌گرایی و تمرکز بخشی بود. اجبار متضمن استفاده از زور و سرکوب در برابر مخالفان بود اما هم‌گرایی و گزینش‌سازی متضمن اندکی زور و البته میزان زیادی تحت فشار قرار دادن بود.

تنها نشریات زنانه‌ای که اجازه چاپ داشتند آن‌هایی بودند که سخت طرفدار دستگاه حاکمه بودند و اغلب شاه و فرح را ستایش می‌کردند. مسئله حقوق زنان در چارچوب‌های بسیار تعدیل شده‌ای مطرح می‌شد. برای نمونه در حالی که زندخت در دهه ۱۳۰۰ به طرفداری از توانایی جسمانی زنان بحث کرده بود، زنان تحصیل کرده در دهه ۱۳۳۰ منفعلانه تصور ضعیف‌تر بودن جسمانی زنان را پذیرفته بودند. زنان طبقات بالا در شورای عالی جمعیت زنان ایران سرگرم فعالیت بودند و آن را فرصتی برای مشغولیت خود و کسب موقعیت اجتماعی می‌دیدند. از نظر این زنان، زنان طبقات پایین نمی‌توانستند نماینده خودشان باشند و صرفاً مخاطب اقدامات خیریه‌ای بودند. این زنان طبقات بالا نسبت به هم‌تایان دهه ۱۳۰۰ خود که از حاکمیت طرفداری نمی‌کردند فاقد قدرت تخیل، شجاعت و آرمانگرایی برابری طلبانه بودند. شاید این نگرش به علاوه سرسپردگی آن‌ها به حکومت بود که باعث شد توجه آن‌ها معطوف به تغییرات قانونی صرف برای زنان شود. به محض آنکه هم‌گرایی به میزان قابل قبولی رسید طرح مسأله حق رأی زنان شتاب گرفت.

حق رأی زنان در ۱۳۴۱ یکی از مواد «طرح ۶ ماده‌ای» شاه بود که به عنوان انقلاب سفید^۲ معروف است. برخی از تحولات و پیشآمدهای خاص باعث کسب حق رأی زنان شد. حق رأی زنان چندین بار در گذشته -از آغاز سال ۱۲۸۰- مطرح شده بود. فمینیست‌ها و بسیاری از عناصر لیبرال و طرفدار اصلاحات خواستار حقوق سیاسی برای زنان بودند. متمرکزسازی همگرایی انجمن‌های زنان ابتدا از طریق ایجاد شورای همکاری جمعیت‌های بانوان ایران و بعداً از طریق شورای عالی جمعیت زنان ایران روشی بود برای بسیج گروه‌های زنان به منظور عمل مشترک. اما باید دید چه گروه‌هایی از زنان در این پروژه بزرگ درگیر شده بودند. گروه‌های زنانی که فاقد پویایی، استقلال و ویژگی‌های غیرمتعصبانه سازمان‌های جنبش زنان در اوایل این دوره بودند. سازمان‌های جدید زنان صرفاً ویتترین سیاست‌های دولت بودند. در ۱۳۳۸ بحث داغی در مورد حق رأی زنان در مجلس در گرفت و علما (رهبران مذهبی) از تظاهرات برنامه‌ریزی شده دولت در روز زن جلوگیری کردند. در ۱۳۴۱ در دوران نخست‌وزیری اسدالله علم فرمانی مبنی بر دادن حق رأی به زنان و اجازه شرکت در شوراها شهر و استان صادر شد. علما این فرمان را حرکتی در مقابل اسلام اعلام کردند و با آن به شدت مخالفت کردند. این فشارها به قدری شدید بود که سبب شد نخست‌وزیر این فرمان را پس بگیرد. در ۱۷ دی ۱۳۴۱ انجمن‌های مختلف زنان به نشانه اعتراض از رفتن بر سر مقبره رضاشاه به مناسبت روز کشف حجاب خودداری کردند. آن زمان رسم شده بود که روز ۱۷ دی را هر ساله جشن بگیرند. در روز ۴ بهمن همان سال اعتصاب عمومی یک روزه‌ای توسط سازمان‌های زنان اعلام شد که در این اعتصاب معلمان، کارکنان مؤسسات خصوصی و کارمندان دولت شرکت کردند. هر دوی این اتفاقات از حمایت کامل دولت برخوردار بود. دو روز بعد از اعتصاب یعنی روز ۶ بهمن رفراندومی در کشور برای کسب آرای مردم ایران در حمایت از فرمان ۶ ماده‌ای شاه برگزار شد. زنان رأی‌های خود را در صندوق‌های جداگانه‌ای که در مراکز انتخاباتی برای‌شان تدارک دیده شده بود ریختند. در ۸ اسفند ماه ۱۳۴۱ به زنان ایران حق رأی و حق انتخاب شدن داده شد. در ۲۶ شهریور ۱۳۴۲ انتخابات سراسری برگزار شد و شش زن به نمایندگی مجلس انتخاب شدند. مجلس سنا دارای ۶۰ عضو بود، ۳۰ عضو انتخابی و ۳۰ عضو انتصابی توسط شاه. در انتخابات ۱۳۴۲ هیچ زن سناتوری انتخاب نشد اما شاه دو زن را به سناتوری مجلس سنا منصوب کرد و در ۱۳۴۴ برای نخستین بار یک زن به مقام وزارت رسید. تلاش و تبلیغات بسیاری صورت گرفت تا نشان داده شود که زنان ایران نه تنها توانسته‌اند رأی بدهند بلکه به مقامات رسمی نیز رسیده‌اند.

در ۱۳۴۵ سازمان جدیدی به نام *سازمان زنان ایران* جایگزین شورای عالی جمعیت زنان ایران شد. این باور به طور گسترده وجود داشت که دلیل این تغییر عدم تناسب ساختار شورای عالی در پاسخگویی به فعالیت‌های بسیار گسترده

^۲ ظاهراً این طرح بخشی از برنامه کلان مدرنیزاسیون شاه برای ایران بود اما برخی معتقدند که انقلاب سفید شاه در واقع ترفندی برای حفظ ظاهر بود که به عنوان ضرورتی سیاسی برای بقای سلطنت به مورد اجرا درآمد.

در رابطه با زنان است. سازمان جدید با اساسنامه جدیدش دارای بوروکراسی پیچیده‌تری بود که هماهنگ با اجرای یک سلسله عملکرد بود. اساسنامه سازمان زنان ایران در سال‌های بعد از ۱۳۴۷ دستخوش تغییراتی شد. هدف این سازمان همان طور که در آخرین اساسنامه آن (۱۳۵۴) آمده است بالا بردن دانش سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زنان بود. این هدف کلی از طریق یک رشته فعالیت قابل تحقق بود:

(۱) دفاع از حقوق، فردی خانوادگی و اجتماعی زنان در جهت تأمین برابری کامل آنان در اجتماع و در برابر قانون (۲) کوشش در راه تعمیم آموزش و پرورش زنان ایران به ویژه بیکار با بی سواد و کمک به گسترش آموزش حرفه‌ای (۳) تجهیز زنان به منظور شرکت گسترده آنان در نوسازی ملی در زمینه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در چارچوب هدف‌های حزب رستاخیز ملت ایران و هماهنگ کردن فعالیت‌های آنان در این زمینه (۴) یاری کردن به زنان در اجرای مسئولیت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و فردی (۵) ایجاد تفاهم و دوستی بین زنان ایران و زنان کشورهای دیگر و همکاری در راه برابری و بالا بردن مقام زن در سطح جهان (۶) تأسیس مراکز رفاه خانواده.

سازمان زنان ایران اساساً یک دستگاه اداری عظیم دارای تقریباً ۴۰۰ شعبه در سراسر استان‌های کشور بود. تا سال ۱۳۵۶ تعداد اعضای سازمان زنان به ۷۰ هزار نفر رسیده بود. اعضای سازمان زنان ضرورتاً درگیر مسائل حقوق زنان نبودند. بسیاری از آن‌ها شاغل بودند (معلمان، پرستاران یا کارمندان دولت) که انجمن‌شان وابسته به سازمان زنان بود که خود آنان را عضو آن می‌کرد. افرادی که در موقعیت‌های بالای سازمانی بودند (مانند دبیرکل و اعضای شورای عالی) و از سوی دولت برای این موقعیت مورد تأیید قرار می‌گرفتند به واسطه امکانات و نفوذ اجتماعی‌شان انتخاب می‌شدند. در مجموع رهبران سازمان زنان افرادی بودند که با دستگاه حاکمه توافق و لااقل هماهنگی اولیه‌ای داشتند. سازمان زنان طبق قواعدی که دولت تنظیم کرده بود عمل می‌کرد که از این طریق مشروعیت عملی به دست می‌آورد. این سازمان ناچار بود به منظور پیگیری مسائل مربوط به زنان شیوه‌های قابل پذیرش از سوی رژیم را دنبال کند به منظور تضمین تبعیت و فرمانبرداری سازمان زنان ایران رشته‌ای از مکانیزم‌های کنترل در ساختار آن نهادینه شده بود. از زمان شکل‌گیری این سازمان در ۱۳۴۵ ریاست عالی سازمان زنان با اشرف پهلوی بود و نیابت ریاست بر عهده فریده دیبا (مادر فرح) بود.

همین وضعیت بود که منجر به این شد که اساسنامه سازمان زنان در سال ۱۳۵۴ تغییر کند. اساسنامه ۱۳۴۵ این سازمان به روشنی بیان کرده بود که سازمان زنان، سازمانی غیر سیاسی است. در اسفند ۱۳۵۳ شاه یک نظام تک حزبی اعلام کرد و حزب جدید التأسیس حزب رستاخیز نامیده شد. در سال ۱۳۵۴ مجمع عمومی سازمان زنان نیز اساسنامه‌اش را تغییر داد و در آن درج شد که این سازمان فعالانه وارد سیاست می‌شود.

سازمان زنان ایران مسئولیت یک رشته برنامه را بر عهده داشت. یکی از این برنامه‌ها ایجاد مراکز رفاه خانواده در ۱۳۴۶ در نقاط مختلف ایران بود. این مراکز تسهیلات آموزشی مراقبت بهداشتی، مشاوره حقوقی و مهدکودک برای زنان فراهم می‌کرد. مخاطبان این مراکز زنان طبقات پایین شهری بودند. کلاس‌های سوادآموزی و آموزش حرفه‌ای بیشترین اهمیت را برای زنان داشت. در کلاس‌های حرفه‌ای دوره‌های خیاطی، قالی بافی، تاپ و آرایشگری برگزار می‌شد. همه این دوره‌ها در حوزه سنتی فعالیت‌های زنان قرار داشت. اما در اواخر کار سازمان زنان تعداد کمی از این مراکز به برگزاری کلاس‌های غیرسنتی مانند تعمیر رادیو و تلویزیون و آموزش مکانیک مبادرت کردند. در این مراکز اطلاعات مربوط به مراقبت‌های بهداشتی در مورد بچه‌داری و تنظیم خانواده نیز آموزش داده می‌شد. در کلینیک‌های مراکز رفاه خانواده، پس از چکاپ‌های منظم بین زنان، وسایل جلوگیری از بارداری توزیع می‌شد. مشاوران حقوقی به این مراکز سرکشی می‌کردند تا راهنمایی‌های لازم در مورد مسائل حقوقی مختلف مانند حضانت کودک طلاق و ارث ارائه دهند. بر اساس گزارش‌های منتشره تنها در سال ۵۵-۱۳۴۵، ۴۰ هزار زن کلاس‌های سوادآموزی را به طور کامل گذرانده و ۷۵ هزار زن در این مراکز آموزش حرفه‌ای را به پایان رسانده بودند. در این دوره از مهر تا اسفند ۱۳۵۵، ۱۵۷۱۰ کودک در مهدکودک‌های مراکز رفاه خانواده پذیرفته شدند. در همین دوره بیش از ۷ هزار زن از مشاوره‌های حقوقی در این مراکز استفاده کردند، و در مجموع تا سال ۱۳۵۶، ۹۴ مرکز رفاه خانواده در ایران تأسیس شد.

کار دیگر سازمان زنان ایران ایجاد مدرسه مددکاری در ورامین در ۱۳۴۸ بود. فارغ‌التحصیلان این مدرسه پس از اتمام تحصیل به مراکز رفاه خانواده در اطراف کشور فرستاده می‌شدند. کمبود مددکاران اجتماعی در ایران به شدت وجود داشت و این مدرسه در ورامین تنها مدرسه مددکاری در کشور محسوب می‌شد.

سومین فعالیت و کمک مهم سازمان زنان در حوزه تحقیق در مورد مسائل زنان بود که در دهه ۱۳۵۰ گسترش پیدا کرد. مطالعات این سازمان در مورد موضوعاتی از قبیل تبعیض علیه زنان، تصویر زن در کتب درسی مدارس ابتدایی، منزلت زن در اجتماع عشایری، نقش زن و مرد در پیام‌های تجارتي تلویزیون ایران و چگونگی سرپوش زنان و جز آن بود. سازمان زنان جلسات سخنرانی سمینار و کنفرانس‌هایی در مورد مسائل زنان در ایران ترتیب می‌داد. این سازمان در کنفرانس‌های بین‌المللی و منطقه‌ای در مورد زنان حضور فعال داشت و نماینده رسمی زنان ایران در این کنفرانس‌ها قلمداد می‌شد. اگرچه فعالیت خیریه‌ای هنوز به عنوان ضرورتی برای دسترسی به زنان طبقات پایین شهری به حساب می‌آمد اما در دهه ۱۳۵۰ سازمان زنان توجه خود را به حوزه‌های فعالیت غیرسنتی مانند اصلاحات قانونی و سیاسی به نفع زنان معطوف کرد. سازمان زنان فعالیت حقوقی دیگری را به طور عام پیگیری می‌کرد، یعنی حقوق قانونی زنان را در سمینارها و کلاس‌ها مطرح می‌کرد یا کتاب‌های حقوقی در مورد زنان به چاپ می‌رساند. برخی از این کتاب‌ها به

زبان ساده برای استفاده همه کسانی که می‌توانستند بخوانند نوشته شده بود یا نحوه اجرای قوانین مربوط به زنان را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌داد.

سخن پایانی

باز شدن راه به روی زنان، آثار خود را در توسعه اجتماعی و فرهنگی زنان آشکار ساخت. خودآگاهی وسیع و عمیقی که زنان نسبت به توانمندی‌ها و ظرفیت‌های خود کسب کردند به تدریج به شناخت نقش‌های اجتماعی بیشتری برای خود روی آوردند و تلاش کردند پا را از نقش‌های سنتی زن به مثابه مادر و همسر فراتر گذاشته و به جایگاه خود به مثابه زن دست یابند. با گذشت زمان بسیاری از تابوهای غلطی که دستاورد سنت‌های بجای مانده از گذشته بود شکسته شد و زنان دوشادوش مردان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حضوری فعال یافتند؛ دستاوردی که وامدار تلاش‌هایی بود که پیش از آن در این راه به عمل آمده بود.

مطالعات تطبیقی بین تجربیات زنان در کشورهای مختلف و در مقیاس‌های ملی نشان می‌دهد که برخلاف باور عمومی تا آنجا که به جنبش زنان مربوط می‌شود وجود شباهت‌های اساسی در بین کشورها بسیار بیش از اختلافات بین آنان است. حقوق زنان موضوعی سیاسی است و این موضوع به معنای دقیق کلمه باید مورد پذیرش قرار گیرد. در حال حاضر اگر زنان بخواهند تعابیر غلط تحمیل شده از سوی مردان را بزدایند، بیش از گذشته ضرورت تعامل و همکاری مستقیم میان آنان در کشورهای مختلف احساس می‌شود. اگر این مانع برداشته نشود بعید است وضعیت زنان دستخوش تحول اساسی شود.